

سرمقاله

پیرامون سه پاشی‌های اخیر دستگاه‌های امنیتی رژیم بر علیه چریک‌های فدائی خلق ایران

...واقعیت را بخواهیم، قلم به مزدان جمهوری اسلامی در برخورد اخیر خود نسبت به سازمان ما در حقیقت در سطح جامعه ایران توده‌های مبارزی را آماج حمله خود قرار داده‌اند که امروز بیش از هر وقت دیگر با توجه به خشم و نفرت شدیدشان از رژیم جمهوری اسلامی و برای نجات و خلاصی خود از شرایط نکبت بار حاکم بر جامعه بیش از پیش سعی در تجربه اندوژی از مبارزات چریک‌های فدائی خلق و همه انقلابیون جان بر کف دهه ۵۰ نموده و در این مسیر با مهر و اشتیاق از کسانی یاد می‌کنند که همواره در عمل صداقت و وفاداریشان را به توده‌ها ثابت کرده‌اند. به همین خاطر جوش‌های مبارزاتی توده‌ای اجتناب‌ناپذیری که در مقابل دیکتاتوری عنان گسیخته حاکم با گرایش طبیعی به اعمال قهر به عنوان راه مقابله با دشمن ضدخلقی از اعماق جامعه تحت سلطه ما می‌جوشد و غلیان می‌کند، در اینجا و آنجا بسوی ادامه دهندگان راه آن انقلابیون رادیکال و مبارز تمایل نشان می‌دهند. در چنین فضائی است که امروز یک بار دیگر نام چریک‌های فدائی خلق و نام رفیق اشرف دهقانی در سطح وسیعی در میان جوانان و توده‌های رنج دیده ایران مطرح شده. تحلیل درست چریک‌های فدائی خلق ایران در مورد ماهیت طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی به عنوان دشمن توده‌ها و مواضع سیاسی این جریان در تمام گره‌های پیچیده مبارزات کارگران و زحمتکشان ما که صحت آنها در پراتیک اجتماعی و در زندگی روزمره خود توده‌های تحت ستم ثابت گشته واقعیتهایی نیست که از دید توده‌های دربند ایران پنهان مانده باشد. واقعیت این است که گرایش رادیکال در جنبش‌های مبارزاتی اخیر، هر جا که فرصت بروز می‌یابد، خود را متعلق به سنت فدایی و انقلابیون دهه ۵۰ و رهروان آنها یعنی چریک‌های فدایی خلق و چهره‌های برجسته و شناخته شده این سازمان می‌داند....

صفحه ۲

پویان، سمبل بقاء پویان!



از مرگ نیز نیرومندتر برخاستی

و با حنجره دوست‌داشتنی‌ات خواندی

آوازهای سرخ و بلندت را

روی فلات خفته در بند:

"بر پا برهنگان، بر پا گرسنگان، بر پا ستمکشان"

بیاد چریک فدایی خلق، رفیق کبیر، امیر پرویز پویان، از بنیانگذاران سازمان در سی و هفتمین سالگرد جان باختنش بدست مزدوران رژیم شاه در خرداد ۱۳۵۰

در این شماره می‌خوانید:

۶..... شکنجه و تلاش برای قانونی کردن آن در آمریکا.....

۹..... چرا پدیده‌ای به نام شکنجه؟.....

۱۰..... کنفرانس گوادولوپ، چرخش حمایت امپریالیست‌ها.....

۱۲..... اجلاس سه روزه سازمان خواربار جهانی در رُم.....

۱۴..... بیست و ششمین سالگرد جنگ فالکلندز.....

۱۶..... "کوراوگلو"، به خاطره جاوید رفیق بهروز دهقانی.....

۱۸..... مصاحبه با رفیق محمود خلیلی (قسمت نهم).....

عنوان "سند"ی دال بر ارتباط بهائیان ایران با چریکهای فدایی خلق جا زده شود تا با این "اتهام" بتوانند امر سرکوب و حشيانه و پیگرد آنان را در افکار عمومی توجیه نمایند و از طرف دیگر می توان دید که موضع گیری بر علیه چریکهای فدایی خلق در شرایط کنونی از چنان اهمیتی برای وزارت اطلاعات برخوردار است که آنها خود را مجبور دیده اند از طریق رسانه های وابسته به خود

اخیرا دستگاه های اطلاعاتی رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی موج جدیدی از سمپاشی و دروغپردازی بر علیه چریکهای فدایی خلق بر اه انداخته اند. در حالی که هنوز چند ماهی از شایعه پردازیهای دروغین دستگاه اطلاعاتی حکومت مبنی بر "شرکت" سازمان ما در آخرین مضحکه انتخاباتی مجلس این رژیم نمی گذرد، بار دیگر دستگاه مزبور با استناد و در واقع تحریف بخشی از کتاب اخیر رفیق اشرف دهقانی به نام "در جدال با خاموشی" (تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) که در تابستان ۱۳۸۶ منتشر گشت، از زبان یکی دیگر از بلندگوهای جیره خوار خویش به نام "فردانیوز" زیر نام "افشاگری" به دروغپردازی و سمپاشی بر علیه چریکهای فدایی خلق پرداخته و برای ایجاد تشتت و تفرقه در بین توده های زحمتکش و توجیه "قانونی" پیگرد اقلیتهای مذهبی، مدعی

پیرامون سم پاشی های اخیر دستگاه های امنیتی رژیم بر علیه

چریکهای فدایی خلق ایران



کدخبر: ۵۳۶۸۸
تاریخ: ۲۳ خرداد ۱۳۸۷ - ۰۲:۰۰
نسخه چاپی
ارسال به دوستان

افشای رابطه چریک های فدایی خلق با بهائیان شیراز

اشرف دهقانی از سران گروه کمونیستی "چریک های فدایی خلق" در کتاب تواین از ارتباط و همکاری این گروهک با بهائیان شیراز پرده برداشته است. اشرف دهقانی از سران گروه کمونیستی چریک های فدایی خلق در کتاب "تواین" از ارتباط و همکاری این گروهک با بهائیان شیراز پرده برداشته است. به گزارش فردا، در این کتاب که جزو اسناد رسمی این گروه است، ادعا شده است بهایی ها در شیراز بلافاصله بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی مورد حمله عوامل حکومت قرار گرفتند و حزب الهی ها شهر به کوی سعدی که محله بهایی نشین شیراز بود حمله کردند که در این مقطع چریک های فدایی بیشترین کمک را به بهائیان کردند و باور آنان بودند. گروه چریک های فدایی خلق از جمله سازمانهای مسلحی بود که در سالهای پایانی دهه چهل شمسی با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیستی به وجود آمد و بعد از انقلاب نیز به مبارزه مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی پرداخت، برخی صاحب نظران بر نقش این گروه به همراه گروهک منافقین در بروز حادثه هفتم تیر 1360 تاکید می کنند.

علاوه بر این که جهت دست و پا کردن توجیه برای پیگرد و سرکوب بهائیان این بار آنها را متهم به داشتن ارتباط با سازمان ما بنمایند، بلکه پا را از این حد نیز فراتر گذاشته و بدروغ "بروز حادثه هفتم تیر ۱۳۶۰" را نیز در کنار سازمان مجاهدین به چریکهای فدایی خلق نسبت دهند.

در مورد اول، سیاست دروغپردازی و عوامفریبی جمهوری اسلامی در پرونده سازی بر علیه مخالفین خویش و کوبیدن و تخطئه نیروهای انقلابی، برکسی پوشیده نیست. همه می دانند که رژیم جمهوری اسلامی به مثابه سمبل سیاه دیکتاتوری طبقه حاکم یعنی بورژوازی وابسته در ایران، از اولین روز به قدرت رسیدن خویش توسط امپریالیستها هر گونه مخالفت و ندای آزادیخواهانه به حق کارگران و زحمتکشان، دانشجویان، زنان، خلقهای تحت ستم و اقلیتهای مذهبی بر علیه نظام ضد خلقی موجود را با مارک "امریکایی" و "اسرائیلی" و "کمونیستی" و مخالفت با حکم "خدا" و "قرآن" و ... کوبید و به خون کشاند. پیش از این نیز شاهد بوده ایم که وزارت جنایتکار جمهوری اسلامی برای سرکوب بهائیان بارها آنها را به داشتن رابطه با صهیونیسم و جاسوسی برای اسرائیل

"ارتباط و همکاری" "بهائیان شیراز" با سازمان ما شده است. همچنین در جریان این اقدام زیرکانه و پلیسی، نویسندگان مطلب فوق تلاش موزرانه دیگری هم به خرج داده و کوشیده اند تا "حادثه هفتم تیر سال ۱۳۶۰" یعنی حادثه انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی و معدوم شدن ده ها تن از مزدوران حکومتی را نیز به چریکهای فدایی خلق ایران ربط دهند. به این ترتیب آنها در واقع با یک تیر دو نشان زده اند؛ هم در تلاش اند تا بر علیه بهائینی که اخیرا آنها را و حشيانه مورد یورش قرار داده و دستگیر کرده اند، پرونده سازی نمایند و هم توطئه بر علیه سازمان ما را پیش ببرند. برای روشن شدن ذهن خوانندگان نسبت به اقدام اخیر وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی متن به اصطلاح افشاگری فردا نیز را در زیر می آوریم:

"افشای رابطه چریک های فدایی خلق با بهائیان شیراز

اشرف دهقانی از سران گروه کمونیستی "چریک های فدایی خلق" در کتاب تواین از ارتباط و همکاری این گروهک با بهائیان شیراز پرده برداشته است. به گزارش فردا، در این کتاب که جزو اسناد رسمی این گروه است، ادعا شده است بهایی ها در شیراز بلافاصله بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی مورد حمله عوامل حکومت قرار گرفتند و حزب الهی ها شهر به کوی سعدی که محله بهایی نشین شیراز بود حمله کردند که در این مقطع چریک های فدایی بیشترین کمک را به بهائیان کردند و باور آنان بودند.

گروه چریک های فدایی خلق از جمله سازمانهای مسلحی بود که در سالهای پایانی دهه چهل شمسی با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیستی به وجود آمد و بعد از انقلاب نیز به مبارزه مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی پرداخت، برخی صاحب نظران بر نقش این گروه به همراه گروهک منافقین در بروز حادثه هفتم تیر ۱۳۶۰ تاکید می کنند."

همان گونه که مشاهده می شود در این با اصطلاح "افشاگری" توسط قلم به مزدان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از یک طرف کوشش شده است مخالفت سازمان ما با سرکوب اقلیتهای مذهبی از جمله بهائیان در ایران به

شده و مقاومت زندانیان سیاسی و حقایق مختلف دیگر توضیح داده شده است)، اما این امر به تنهایی توضیح دهنده دلیل اصلی اقدام اخیر آن وزارت جنایتکار بر علیه چریکهای فدائی خلق نمی باشد.

واقعیت را بخواهیم، قلم به مزدان جمهوری اسلامی در برخورد اخیر خود نسبت به سازمان ما در حقیقت در سطح جامعه ایران توده های مبارزی را آماج حمله خود قرار داده اند که امروز بیش از هر وقت دیگر با توجه به خشم و نفرت شدیدشان از رژیم جمهوری اسلامی و برای نجات و خلاصی خود از شرایط نکبت بار حاکم بر جامعه بیش از پیش سعی در تجربه اندوزی از مبارزات چریکهای فدائی خلق و همه انقلابیون جان بر کف دهه ۵۰ نموده و در این مسیر با مهر و اشتیاق از کسانی یاد می کنند که همواره در عمل صداقت و وفاداریشان را به توده ها ثابت کرده اند. به همین خاطر جوششهای مبارزاتی توده ای اجتناب ناپذیری که در مقابل دیکتاتوری عنان گسیخته حاکم با گرایش طبیعی به اعمال قهر به عنوان راه مقابله با دشمن ضدخلقی از اعماق جامعه تحت سلطه ما می جوشد و غلیان می کند، در اینجا و آنجا بسوی ادامه دهندگان راه آن انقلابیون رادیکال و مبارز تمایل نشان می دهند. در چنین فضائی است که امروز یک بار دیگر نام چریکهای فدائی خلق و نام رفیق اشرف دهقانی در سطح وسیعی در میان جوانان و توده های رنج دیده ایران مطرح شده. تحلیل درست چریکهای فدائی خلق ایران در مورد ماهیت طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی به عنوان دشمن توده ها و مواضع سیاسی این جریان در تمام گره های پیچیده مبارزات کارگران و زحمتکشان ما که صحت آنها در پراتیک اجتماعی و در زندگی روزمره خود توده های تحت ستم ثابت گشته واقعیتی نیست که از دید توده های دریند ایران پنهان مانده باشد. واقعیت این است که گرایش رادیکال در جنبش های مبارزاتی اخیر، هر جا که فرصت بروز می یابد، خود را متعلق به سنت فدایی و انقلابیون دهه ۵۰ و رهروان آنها یعنی چریکهای فدائی خلق و چهره های برجسته و شناخته شده این سازمان می داند.

مشاهده و درک این واقعیات است که امروز حساسیت و شم ضد انقلابی همه دشمنان توده ها و در مورد اخیر مشخصاً وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را بشدت برانگیخته و آنان را واداشته که برای جلوگیری از رشد گرایشات رادیکال قهر آمیز در میان جوانان مبارز صرف نظر از تمامی اقدامات سرکوبگرانه دیگر به تاکتیک شناخته شده "سیاه" سازی چهره انقلابی چریکهای فدائی خلق و سمپاشی و دروغپردازی بر علیه این سازمان مدافع

امریکا و غیره متهم ساخته است. بنابراین حمله تبلیغاتی و تلاش اخیر رژیم برای توطئه و پرونده سازی بر علیه مخالفان خود که این بار سازمان ما را آماج گرفته است بخودی خود حرکت تازه ای نیست. اما صرفنظر از این که دست و پا کردن توجهات دروغین جهت سرکوب هر گونه مخالفت توده های زحمتکش ما بر علیه نظام و استبداد حاکم همیشه بخش جدایی ناپذیری از برنامه های سرکوبگرانه و ضد خلقی جمهوری اسلامی بر علیه مخالفین خویش را تشکیل داده است، نگاهی به شرایط مبارزاتی که امروز در جامعه ایران حاکم است علت روی آوری مجدد رژیم به سیاست فوق و پیگرد و سرکوب بهائیان و نیاز ضد خلقی این رژیم در پرونده سازی بر علیه آنها را بازگو می کند.

واقعیت این است که در سالهای اخیر رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی با موج نوینی از رشد مبارزات کارگران و توده های تحت ستم و بجان آمده در داخل کشور بر علیه نظام حاکم روبرو شده است. سران رژیم در هراس از رشد جنبش اعتراضی توده ها و گرایش اجتناب ناپذیر آن به سوی قهر، هجوم وحشیانه هر چه گسترده تری را در سطح جامعه تحت سلطه ما برای تشدید سرکوب توده های زحمتکش و مبارز و ایجاد جو رعب و وحشت هر چه بیشتری در جامعه سازمان داده اند. در این چارچوب است که ما می بینیم اخیراً به طور چشمگیری بر فشار و پیگرد اقلیتهای مذهبی و به طور مشخص بهائیان در سراسر کشور نیز افزوده شده است. تا جایی که در ماه های اخیر ده ها تن از بهائیان به صرف باور به اعتقاداتی جدا از مذهب حاکم، در شهر های مختلف و از جمله اصفهان، یزد، مشهد و قائم شهردستگیر شده تحت آزار و اذیت و شکنجه مزدوران رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته و به زندان افتاده

ما بعد از شکست قیام بهمین جهت گیری درست نیرو های انقلابی را سازماندهی مسلح توده ها می دانستیم. طبیعی ست که با چنین سیاست درستی که از پای بندی سازمان ما به مارکسیسم-لنینیسم و ثنوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به منابه انطباق خلاق آن در شرایط ایران برمی خاست. در این راستا سازمان ما در طول حیات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در حد توان خود ده ها عملیات مسلحانه را در شهر های مختلف و در کردستان بر علیه این رژیم به مرحله اجرا درآورد و بسیاری از رفقای دلاور ما در این عرصه جان خود را وقف آرمانهای خود یعنی رسیدن به آزادی و سوسیالیسم و رهایی کارگران و زحمتکشان کردند. هر یک از ضربات بزرگ و کوچکی که توسط رزمندگان و پیشمرگان چریکهای فدائی خلق در این پروسه به دشمنان سرکوبگر خلق وارد شده یک عمل افتخار آمیز مبارزاتی و بخشی از تاریخ درخشان سازمان ما را تشکیل می دهند که در ضمن اسناد اکثر آن عملیات نیز موجود است. اما در ارتباط با ادعای جدید دستگاه های امنیتی رژیم در مورد "نقش" سازمان ما در "انفجار ۷ تیرسال ۶۰"، گردانندگان جمهوری اسلامی خود از همه بهتر می دانند که سازمان ما به هیچ وجه در عملیات انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و کشته شدن ده ها تن از مزدوران جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ نقشی نداشته است.

ست اشاره شود که مطابق گزارشهای منتشره، تنها در یک مورد مزدوران رژیم در ویلا شهر اصفهان ۳ تن از بهائیان را به جرم "دفن مردگان" شان در قبرهایی که از نظر رژیم آنها نمی بایست از دست رفته گانشان را در آنجا خاک کنند دستگیر کرده اند. آن هم پس از آن که در سالهای اخیر این رژیم، بیشرمانه قبرستانهای مخصوص بهائیان را تعطیل کرده است؛ و آنها حتی حق انتخاب مکان دفن عزیزانشان را ندارند. در چنین شرایطی ست که رژیم جمهوری اسلامی می کوشد تا در افکار عمومی، چنین اقدامات منفور سرکوبگرانه خود را توجیه نموده و با پرونده سازی برای بهائیان دستگیر شده مبنی بر ارتباط با "ضد انقلاب" و یا در واقع با نیروهای انقلابی (و در اینجا، چریکهای فدائی خلق ایران) امر پیگرد و شکار آنها را "قانونی" جلوه داده و با این بهانه آنان را روانه سیاه چالها و مواجهه با جوخه های مرگ خویش سازد.

در ارتباط با مورد دوم و توضیح این که چرا یکی از رسانه های رسمی رژیم جمهوری اسلامی امروز به یاد به اصطلاح افشاگری بر علیه چریکهای فدائی خلق افتاده باید گفت که اگر چه در این برخورد مشخصاً از "کتاب تواین" (نام واقعی آن، "تواب پدیده ای نوظهور در زندان" است که خود بخشی از کتاب در جدال با خاموشی می باشد) اسم برده شده و به همین خاطر از یک زاویه برخورد اخیر را می توان عکس العمل وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی در مقابل کتاب "در جدال با خاموشی" نوشته رفیق اشرف دهقانی به حساب آورد (که در آن ضمن تشریح نقش "تواین" به عنوان بخشی از نیروی سرکوب رژیم جمهوری اسلامی در زندان های دهه ۶۰ به تفصیل و با تکیه بر شواهد عینی، جنایاتی هم که این رژیم و وزارت اطلاعات آن در حق زندانیان سیاسی مرتکب

منافع توده‌ها بپردازند. بیهوده نیست که یکباره با شایعه شرکت چریکهای فدائی خلق در مضحکه‌های انتخاباتی حکومتی در روزنامه‌های رژیم مواجه می‌شویم تا بتوانند انگ سازشکاری به سازمان ما بزنند. همچنین با انتشار کتاب‌های متعدد بر علیه این سازمان و تلاش برای القاء ایده‌های ارتجاعی خویش سعی در خراب کردن گذشته مبارزاتی و ایده‌ها و تفکرات انقلابی سازمان ما می‌کنند تا به این طریق از روی آوری جوانان و روشنفکران به گرایش‌های رادیکال در جامعه بازدارند.

برای آن که در دور جدید سمپاشی و پرونده‌سازی جمهوری اسلامی به حد رذالت و ذناتت دستگاه‌های اطلاعاتی این رژیم در پرونده‌سازی اخیر برای بهائیان دستگیر شده و تلاش برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق بیشتر پی ببریم خوب است در همین جا به منبع مورد استناد مزدوران حکومت زیر نام "کتاب تواین" رجوع کنیم و ببینیم که خود نویسنده یعنی رفیق اشرف دهقانی در آن جا چه گفته است و متوجه شویم که آن مطالب تا چه حد با دروغ‌پردازیهای رژیم در مورد "افشاگری" بر علیه سازمان ما و بهائیان کشور مابینت دارد. در صفحه ۳۱۹ و ۳۲۰ کتاب "درجدال با خاموشی" و در مبحث مربوط به "تواب، پدیده‌ای نو ظهور در زندان" هنگامی که در مورد نقش کثیف توابان، این مزدوران بی‌جیره و مواجب جمهوری اسلامی در سیاهچالهای دهه ۶۰ و رابطه آن با روندهای جاری در جامعه توضیح داده می‌شود، آمده است:

"اگر با قدرت‌گیری جمهوری اسلامی از همان آغاز، اقلیت‌های مذهبی در ایران - از جمله ارمنی‌ها و بهایی‌ها - شدیداً تحت انواع ظلم و ستم و اجحاف قرار گرفتند، اگر مثلاً بهایی‌ها در شیراز با حملات وحشیانه جریان سیا ساخته "حجتیه" نسبت به خود مواجه شده و به موهن‌ترین وضعی با آنها رفتار شد؛ تعجب آور نیست که با قدرت‌گیری "تواب" در بندهای عمومی، افراد متعلق به نیروهای چپ و کمونیست نیز در زندان‌ها "کافر" و "نجس" خوانده شوند و مورد اذیت و آزار و انواع برخورد‌های توهین‌آمیز قرار گیرند..." و در زیر نویس مربوط به این قسمت نیز که به سوژه پرونده‌سازی قلم بدستان دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی تبدیل‌گشته توضیح داده شده که:

"بهایی‌ها بخصوص در شیراز بلافاصله پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی مورد حمله مرتجعین وابسته به حکومت قرار گرفتند. در شیراز این کار توسط انجمن حجتیه صورت گرفت. حزب الهی‌های سازمان داده شده از سوی این "انجمن" ناگهان به منطقه بهایی نشین کوی سعدی که اغلب خانواده‌های زحمتکش در آن سکنی داشتند، ریختند. این مزدوران ابتدا در حالی که بر علیه بهایی‌ها عربده می‌کشیدند و به ضرب و شتم هر زن و مرد و کودک بهایی می‌پرداختند، اموال آنها را بار و انت‌هایی نموده و به غارت بردند؛ سپس خانه‌ها را در آن منطقه به آتش کشیدند. در این مقطع، جوانان هوادار فدایی بیشترین کمک را به بهایی‌ها نموده و یاور آنها بودند."

بله! همانطور که خواننده متوجه می‌شود این مساله یعنی کمک و حمایت جوانان کمونیست فدایی از بهائیان زحمتکشی که تنها به خاطر باورهای مذهبی خود زیر تیغ ساطور استبداد حاکم قرار گرفته‌اند کل اتهام و باصطلاح افشاگری مسخره دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی بر علیه سازمان ما و بهائیان را تشکیل می‌دهد. البته بدیهی است که چریکهای فدائی خلق به عنوان یک سازمان کمونیستی با افتخار تمام این "جرم" یعنی دفاع از حقوق طبیعی و منافع بر حق تمامی توده‌های زحمتکش صرف نظر از ملیت، نژاد، مذهب آنان را می‌پذیرد. در واقع اگر آن جوانان دلاور فدایی در آن شرایط سخت به کمک و حمایت از بهائیان زحمتکش نپرداخته و این وظیفه طبیعی و مبارزاتی خود را انجام نمی‌دادند آنگاه دیگر شایسته نام فدایی و کمونیست نبودند. سازمان ما به عنوان یک سازمان کمونیستی همواره مدافع پیگیر گسترده‌ترین آزادیها و از جمله آزادی عقیده و اندیشه بوده و علیرغم پابندی اش به ماتریالیسم و عدم اعتقاد به مذهب و تکیه بر این واقعیت که مذهب ابزاری برای تسهیل استثمار توده‌ها بوسیله استثمارگران می‌باشد، اما از حق مردم در اعتقاد به هر مذهبی و بطور اولی از حق نداشتن هر مذهبی دفاع کرده و این حق را بدیهی‌ترین حق توده‌ها می‌داند. مسلماً، در شرایطی که دیکتاتوری امپریالیستی حاکم توسط رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی بطور روزمره مشغول توسعه کنترل خود به خصوصی‌ترین زوایای زندگی توده‌هاست و هر روز با شدت بیشتری به ارتکاب جنایات وحشیانه بر علیه مسلمانان، دراویش، مسیحی‌ها، یهودی‌ها و زرتشتیان و بهایی‌ها و ... می‌پردازد، هر نیروی واقعاً کمونیست موظف است که در مقابل این تهاجم ضد خلقی ایستاده و در حالیکه با تکیه بر جهان بینی مارکسیستی خود صادقانه به توده‌ها نشان می‌دهد که دین افیون توده‌هاست، دفاع از حقوق اقلیتهای مذهبی را وظیفه خود بشمارد و از تساوی حقوق آنها پیگیرانه دفاع نماید.

در رابطه با اسناد کینه‌تورانه دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی به کتاب اخیر رفیق اشرف دهقانی و سمپاشی بر علیه چریکهای فدایی خلق این امر نیز مسلماً بی‌دلیل نیست. کتاب "در جدال با خاموشی" یکی از آثار ارزنده مبارزاتی مردم ماست که منعکس‌کننده مبارزات دلاورانه نسلی از دلیرترین شیرزنان و مردان مبارز ایران در دوران اسارتشان در دستان دژخیمان جمهوری اسلامی و همچنین توضیح گر قساوت دژخیمان این رژیم در سیاهچالهای دهه ۶۰ می‌باشد. این کتاب صدای فریاد تمامی زندانیان سیاسی و بیان فشرده و جمع‌بندی شده تجارب عینی خود آنها در زیر شکنجه‌های قرون وسطایی و شرایط بسیار دشوار زندان در آن دهه است. از این رو این کتاب به روشن‌ترین وجهی ماهیت ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم این رژیم را در جریان رویدادهای جاری در زندان‌های دهه ۶۰ و از جمله پرونده نهرت اور تواب پروری آن را چه در آن دهه و چه سوء استفاده از آن در شرایط کنونی خارج از کشور را افشا می‌کند.

در نتیجه تا آنجا که به افکار عمومی مردم آزادخواه و انسانهای دمکرات و آگاه بازمی‌گردد ادعا نامه و "افشاگری" اخیر دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی که به وسیله سایت خبری فردا منعکس شده مسخره‌تر از آن است که موجب فریب آنها شود و چنین اقدامی علاوه بر این که بیان توطئه ضد خلقی جدیدی بر علیه چریکهای فدائی خلق ایران می‌باشد، همانطور که گفته شد بخشا برای تسهیل و توجیه قانونی سرکوب بهائیان در لحظه حاضر سازماندهی شده است.

در مورد ادعای دیگر رسانه رژیم جمهوری اسلامی مبنی بر این که به نظر "برخی صاحب‌نظران" (که معلوم نیست چه کسانی هستند و چرا مجعول الهویه‌امی باشند) گویا سازمان ما به همراه سازمان مجاهدین در "بروز حادثه ۷ تیر"، نقش "داشته است، لازم است تاکید شود که چریکهای فدائی خلق از اولین روزهای حکومت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی ضمن مرزبندی با تمامی تئوریهای رنگارنگ ارتجاعی و اپورتونیستی که با قایل شدن ماهیت ملی و مردمی و یا ضد امپریالیستی برای جمهوری اسلامی و یا بخشهایی از آن در راه رشد مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک توده‌های تحت ستم در مقابل این رژیم سنگ انداختند، با درک ماهیت وابسته به امپریالیسم این رژیم و توضیح دیکتاتوری قهر آمیز ذاتی آن در افکار عمومی، از توده‌ها خواستند که سلاح‌های خود را به زمین نگذارند و تا رسیدن به خواستهای عادلانه خویش یعنی آزادی و دمکراسی در پرتو قدرت سلاح خویش به مبارزه با جمهوری اسلامی برای سرنگونی آن ادامه دهند. ما بعد از شکست قیام بهمن جهت‌گیری درست نیروهای انقلابی را سازماندهی مسلح توده‌ها می‌دانستیم. طبیعی است که با

۶۰ می باشد. این کتاب صدای فریاد تمامی زندانیان سیاسی و بیان فشرده و جمع‌بندی شده تجارب عینی خود آنها در زیر شکنجه های قرون وسطایی و شرایط بسیار دشوار زندان در آن دهه است. از این رو این کتاب به روشن ترین وجهی ماهیت ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم این رژیم را در جریان رویدادهای جاری در زندان های دهه ۶۰ و از جمله پروژه نفرت آور توابع پروری آن را چه در آن دهه و چه سوء استفاده از آن در شرایط کنونی خارج از کشور را افشا می کند. درست به خاطر چنین واقعیتی ست که این کتاب خشم جلاادان حاکم و تمامی مرتجعین و راستها، اپورتونیستهای رنگارنگ و بالاخره توابع پروران را برانگیخته و ما شاهدیم که آنها بدون آن که قادر به انکار واقعیاتی باشند که در این کتاب بدرستی و روشنی تشریح شده است، از هیچ فرصتی برای تخطئه ایده های آن و توطئه پردازی بر علیه حامیان این ایده ها کوتاهی نمی کنند. ادعا نامه اخیر جمهوری اسلامی و سمپاشی های دستگاه اطلاعاتی این رژیم بر علیه چریکهای فدائی خلق در چارچوب فوق قابل فهم بوده و خبر از گرایش رو برشد جوانان ما به مبارزه برای سرنگونی قهر آمیز این رژیم داده و نشان می دهد که دشمن چگونه می کوشد با ایزوله کردن طرفداران قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه امکان ارتباط آنها با مردم را تضعیف کرده و بر عمر ننگین خود بیفزاید.

چنین سیاست درستی که از پای بندی سازمان ما به مارکسیسم-لنینیسم و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به مثابه انطباق خلاق آن در شرایط ایران برمی خاست. در این راستا سازمان ما در طول حیات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در حد توان خود ده ها عملیات مسلحانه را در شهر های مختلف و در کردستان بر علیه این رژیم به مرحله اجرا درآورد و بسیاری از رفقای دلاور ما در این عرصه جان خود را وقف آرمانهای خود یعنی رسیدن به آزادی و سوسیالیسم و رهایی کارگران و زحمتکشان کردند. هر یک از ضربات بزرگ و کوچکی که توسط رزمندگان و پیشمرگان چریکهای فدایی خلق در این پروسه به دشمنان سرکوبگر خلق وارد شده یک عمل افتخار آمیز مبارزاتی و بخشی از تاریخ درخشان سازمان ما را تشکیل می دهند که در ضمن اسناد اکثر آن عملیات نیز موجود است. اما در ارتباط با ادعای جدید دستگاه های امنیتی رژیم در مورد "نقش" سازمان ما در "انفجار ۷ تیر سال ۶۰"، گردانندگان جمهوری اسلامی خود از همه بهتر می دانند که سازمان ما به هیچ وجه در عملیات انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و کشته شدن ده ها تن از مزدوران جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ نقشی نداشته است. از این گذشته گرچه در تمام طول سالهای سپری شده پس از این جریان جمهوری اسلامی کوشید تا با نسبت دادن این حادثه به مخالفین خویش و به طور اولی سازمان مجاهدین خلق از آن به عنوان ابزاری برای تسهیل سرکوب و قتل عام بهترین فرزندان مبارز و انقلابی خلق در کشتار های پس از ۳۰ خرداد در دهه ۶۰ استفاده کند، اما برغم همه این تلاشهای ضد انقلابی همه می دانند که حتی سازمان مجاهدین خلق نیز هیچگاه تا به امروز به طور رسمی و علنی مسئولیت چنین عملیاتی را به عهده نگرفته است. اتفاقاً برعکس ادعای قلم به مزدان وزارت اطلاعات، در طول این سالها ما شاهد بوده ایم که در بستر رشد تضاد های درونی طبقه حاکمه هر از چند گاهی جناح های ضد خلقی درون هیئت حاکمه همدیگر را به دست داشتن در این رویداد متهم کرده اند! رویدادی که جمهوری اسلامی در جهت تشدید سرکوب های جنایتکارانه خود بر علیه توده ها و اعدام های وسیع زندانیان سیاسی از آن وسیعا استفاده کرد.

در رابطه با اسناد کینه توزانه دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی به کتاب اخیر رفیق اشرف دهقانی و سمپاشی بر علیه چریکهای فدایی خلق این امر نیز مسلماً بی دلیل نیست. کتاب "در جدال با خاموشی" یکی از آثار ارزنده مبارزاتی مردم ماست که منعکس کننده مبارزات دلاورانه نسلی از دلیرترین شیرزنان و مردان مبارز ایران در دوران اسارتشان در دستان دژخیمان جمهوری اسلامی و همچنین توضیح گر قساوت دژخیمان این رژیم در سیاهچالهای دهه

مصاحبه پیام فدائی با ... از صفحه ۱۹

بخاطر آشنائی قبلی با یکی از زندانیان سیاسی به نام حسین حاج محسن که در سالن ۱ بود و من از اوین او را می شناختم من را به سلول ۱۵ فرستادند، در حالی که بچه های مجاهد همگی به سالن ۲ باز گردانده شدند. البته زندانیان سالن ۲ به ضرب و شتم من و به انفرادی فرستادن ۱۲ نفر از ما اعتراض کرده و از تحویل جیره هفتگی خود داری کرده بودند. همچنین آنها غذا را سه روز تحریم کرده بودند و بعد از آن هم هیچوقت حاضر نشدند که مسئول بند دیگری به بیرون معرفی نمایند. شاید این، اصلی ترین دلیلی باشد که مرا بجای سالن ۲ به سالن ۱ انتقال دادند.

پیام فدائی: از اعتراضات و مبارزات زندانیان در رابطه با چراغ خوراک پزی صحبت کردید. این موضوع چگونه بود؟

پاسخ: اوئل بهار سال ۶۶ بود. ساعت ۸ شب (زودتر از روزهای دیگر) پاسداری درب بند را باز کرد و اعلام نمود برای آمار به سلولهای خودمان برویم. این کار طبق معمول بود اما هنوز چند دقیقه ای از به ظاهر آمار گیری نگذشته بود که حسین حاج محسن (از هم سلولیهای ما در سلول ۱۵) طبق معمول همیشه، از کنار درب به داخل سالن سرک کشید و ناگهان شروع به داد زدن کرد که: آئی دزد، آئی دزد! همه زندانیان از سلولها به راهرو ریختند و پاسداران را در حال بردن چراغ های خوراک پزی (که خودمان خریده بودیم) دیدند. زندانیان به سمت سلولی که چراغ های خوراک پزی در آنجا بودند و در واقع تبدیل به آشپز خانه شده بود رفتند. مدیر داخلی زندان هم در وسط سالن ایستاده بود که زندانیان او را دوره کردند. یکی از پاسداران به سرعت از بند خارج شد. مدیر داخلی زندان ما را به حفظ آرامش فرا خواند و وقتی اعتراضات بالا گرفت حکم کرد که به داخل سلولها بر گردیم. در بین بحث وجدل با مدیر داخلی زندان گروه ضربت سر رسید و با ضرب و شتم ما را به سلولها فرستادند. بعد از چند دقیقه ۲۳ نفر از زندانیان را از سلولها بیرون کشیده و از بند (سالن) خارج کردند که بعدها متوجه شدیم که آنها را در بیرون به شدت زده بودند و بعد به انفرادی فرستادند.

پیام فدائی: چرا یک مرتبه پاسداران اقدام به بردن چراغ های خوراک پزی از بند نمودند؟ این طور که معلوم است خودشان قبلاً

موافقت کرده بودند که زندانیان از این چراغ ها در بند استفاده کنند. آیا موضوع خاصی پیش آمده بود؟

پاسخ: بلی، در همان زمان ما از طریق مورش یکی از زندانیان به نام نوری مطلع شدیم که یکی از زندانیان مجاهد با نفت چراغ خوراک پزی خود را به آتش کشیده و خود کشی نموده است. این را هم شنیدیم که این امر باعث شده بود که زندانیان مجاهد روز بعد را بعنوان تحریم واعتصاب غذا اعلام کنند. در سالن یک نیز که ما بودیم، بعد از کلی مشاوره و بحث در ارتباط با ضرب و شتم بچه ها و به انفرادی بردن آنها و همچنین بردن چراغ ها، از طرف زندانیان تصمیم به تحریم یک نوبت ملاقات و یک نوبت غذا گرفته شد که به اجرا در آمد.

شکنجه و تلاش برای قانونی کردن آن در

آمریکا!



صحنه ای از اجرای شکنجه "واتربردینگ" توسط سربازان آمریکایی

و رنج فیزیکی و روانی شدیدی می شود که سالها شخص را عذاب می دهد. و زندانی در اثر کشمکش برای رها ساختن خویشت دچار دردهای شدید ناشی از صدمه دیدن استخوان می شود که می تواند به مرگ او نیز منجر گردد.

"جونای بلنگ" انترپولوزیست آمریکایی در گزارشی در رابطه با "واتربردینگ" به انواع مختلف آن که توسط رژیمهای ضدخلقی در گوشه و کنار جهان انجام میشده اشاره کرده و با استفاده از گزارش تصویری از زندان "تاوول سلنگ" در "پنوم پن" کامبوج شباهتهای میان "واتربردینگ" به سبک آمریکایی و "واتربردینگ" به سبک کامبوج را توضیح میدهد. وی در گزارش خود نشان می دهد که دولت آمریکا از همان ابزارها و روشها استفاده میکند، اما ادعا میکند که نهایت سعی خود را میکند که هیچ عملی برخلاف قوانین بین المللی در زندانهای این کشور رخ ندهد. هدف ارتش آمریکا از شکنجه هایی که در زندانهای خود در عراق و افغانستان و گوانتانامو و ... انجام می دهد نیز طرفا کسب اطلاعات نیست، بلکه هدف، گرفتن اقرار به تروریست بودن، از زندانی است. که دولت آمریکا بتواند با معیار قرار دادن این اعترافات، تروریسم را دشمن خطرناک و بزرگی جلوه داده و سیاست "جنگ با تروریسم" خود را توجیه نماید. شباهت

وسایل شکنجه ای که رژیم های دیکتاتوری بکار می برند با ابزارهای شکنجه ای که دولت آمریکا قصد قانونی کردن آنها را دارد، تصادفی نیست. مدارک مکفی وجود دارد که مبدأ بسیاری از ابزارهای شکنجه که توسط سی-ای-ا و ارتش آمریکا مورد استفاده قرار میگیرند، آموزشگاه نظامی ای مشهور به "SERE" (متخف کلمات بقا، خودداری، مقاومت و فرار) بوده است. در این آموزشگاه استفاده از انواع شکنجه ها و همچنین روش مقاومت در زیر شکنجه به متخصصین آمریکایی (و افسرها و اعضای گروه های تروریستی طرفدار آمریکا و یا گروه های شبه نظامی ضدخلقی کشورهای وابسته به آمریکا) تعلیم داده می شوند.

سابقه دولت آمریکا در زیر پا گذاشتن حقوق دمکراتیک شهروندان آمریکا و توده های تحت ستم کشورهای مستعمره و تحت سلطه آمریکا بسیار طولانی است. سرکوب مخالفین سیاسی، طبقه کارگر معترض، اقلیتها اجتماعی، فقرا، بی خانمانها و دیگر قربانیان سیستم غیر انسانی سرمایه داری، و همچنین خشونت و شکنجه در زندانهای این کشور همیشه روبه افزایش بوده است. گزارشاتی که از زندانهای مختلف آمریکایی در سالهای گوناگون به دست آمده، نشان می دهد که اعمال سادیسمی زندانبانان سیاهچالهای آمریکا (مثل زندان ابوغریب که عکسهای آن در تمام دنیا منتشر شد) اختراع مغز بیمار چند سرباز آمریکایی نبوده، بلکه شیوه های استاندارد بازجویی به سبک آمریکایی هستند که در همه زندانهای این کشور (در داخل و خارج از خاک آن) رواج داشته و دارد. و مبتکرین آنها نیز فرماندهان و متخصصین ارتش آمریکا بوده اند. که عملاً رهنمود های رئیس جمهور و مقامات بالای دولتی در رابطه با کاربرد شکنجه، را اجرا کرده اند. طبق گزارش مستندی که در کانال ABC آمریکا در ۹ اپریل ۲۰۰۸ پخش گردید، دستور شکنجه (واتربردینگ) چندین نفر از صنوونین به همکاری با القاعده در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ مستقیماً توسط سران دولت به سی-ای-ا داده شده بود. طبق گزارش ذکر شده، جلسات منظمی در رابطه با "مبارزه با تروریسم" و بررسی جزئیات بازجویی ها، همیشه با حضور جورج بوش، دانالد رامسفیلد، کالین پاول، جورج تنت

بشر (و قانون اساسی آمریکا) شکنجه به عنوان عملی که "برای ایجاد درد و رنج شدید جسمی و روحی و با هدف اخذ اعتراف و اطلاعات انجام شود" توصیف شده و ارتکاب به آن "حتی در زمان جنگ و در شرایط تهدیدات جدی منشاء ممنوع گشته است. (نقل از قانون "منع شکنجه" - مصوبه سال ۱۹۸۴)

اما امپریالیسم آمریکا نه تنها سالهاست که عملاً قانون فوق را زیر پا گذاشته و در زندانهای خود (در داخل و خارج خاک این کشور) مخالفین و اسرا خود را شکنجه میکند، بلکه در تلاش است که شکنجه (و در نتیجه اطلاعات و اعترافات) را که به وسیله شکنجه بدست میآیند) را قانونی کند. در سالهای اخیر در افکار عمومی تلاشهای دولت آمریکا بخصوص برای قانونی کردن نوعی از شکنجه به نام "واتربردینگ" برجستگی خاصی یافته است.

"واتربردینگ" چیست؟

دولت و رسانه های دست راستی آمریکا توصیف شکنجه "واتر بردینگ" تلاش می کنند که با بکار بردن کلمات و جملات خنثی، شدت و دهشتناکی این شکنجه را کمتر از آنچه که هست جلوه دهند. و به عنوان مثال می گویند که واتربردینگ وسیله ای است برای ایجاد شرایط شبه غرق شدن. اما "واتر بردینگ" یکی از وحشیانه ترین انواع شناخته شده شکنجه است و به همین دلیل مورد علاقه ددمنش ترین رژیمهای دیکتاتور واقع شده است. در این شکنجه، زندانی را روی تخته ای به پشت می بندند بطوریکه قادر به حرکت نباشد. و سپس سر او را به عقب و روبه پائین خم می کنند و به داخل مجراهای تنفسی او آب می ریزند. در نتیجه این عمل، برخلاف انواع دیگر شکنجه که در آنها سر و صورت زندانی را در آب فرو میکنند، زندانی تقریباً بلافاصله دچار حالت خفگی میشود و خود را در حالت مرگ قریب الوقوع احساس می کند. حالتی که در اثر غرق شدن رخ می دهد. هرچند که این نوع شکنجه اغلب موجب نقص عضوهای دائمی نمی شود، اما در اثر قطع شدن جریان اکسیژن به شش و مغز، این اعضاء شدیداً صدمه می بینند. این نوع شکنجه موجب درد

شکنجه، که ۲۵۰ سال پیش "سزار بکاربا" (یکی از متفکرین عصر روشنگری) آن را "شایسته آدمخواران وحشی" خواند، شیوه استاندارد بازجویی در زندانهای کشور آمریکا محسوب میشود. بله! استفاده سیستماتیک از این "شیوه شایسته آدمخواران وحشی" در قرن بیست و یکم و در سالهای اخیر علناً توسط هیئت حاکمه این کشور توجیه و تبلیغ شده و به عنوان مثال گفته میشود که: "وقت آن رسیده که به شکنجه فکر کنیم." (۱) و "تحت شرایطی مثل امروز، شکنجه عمل پلیدی محسوب نمیشود." (۲) و یا: "شکنجه یکی از مفیدترین ابزار مبارزه با تروریسم است." (۳)

در آمریکا (همچون دیگر جوامع بورژوازی "پیشرفته") برخی حقوق دمکراتیک و آزادیهای اجتماعی پایه ای که در طول تاریخ مبارزاتی توده ها بر اثر تلاش روشنفکران و فعالین اجتماعی تدوین و تشریح شده از دهه های گذشته در اثر مبارزات توده ها در قوانین رسمی گنجانده شده اند. به عنوان مثال طبق قانون اساسی آمریکا، هر فرد مظنون از لحظه دستگیری تا زمانیکه جرمش در دادگاه اثبات نشده بیگناه محسوب میشود و تحت حمایت کامل قانون قرار میگیرد. اما این اصل و بسیاری قوانین و رسومات دمکراتیک دیگر در سالهای اخیر در آمریکا عملاً انکار و نادیده گرفته شده اند. حتی محدودیتهای قانونی ناچیزی هم که سابقاً عملکرد پلیس و ارتش و سی-ای-ا را کنترل میکرد، با استفاده از واقعه ۱۱ سپتامبر از پیش پای آنها برداشته شده اند. به عنوان مثال قانون "ممنوعیت استخدام ناقصین حقوق بشر" از ارتش آمریکا حذف شده و در نتیجه کسی حق ندارد که به وجود تجاوزگران و جنایتکاران جنگی در میان مقامات این ارتش اعتراض کند.

یکی از قوانین دمکراتیک بین المللی که سالهاست عملاً توسط امپریالیسم آمریکا زیر پا گذاشته شده، قانون منع شکنجه است. تحت سیستم حقوق بین المللی (و سیستم قضایی آمریکا) اعترافات و اطلاعاتی که زیر شکنجه بدست بیایند، ارزش قانونی نداشته و قابل استفاده در دادگاه نیستند. در اعلامیه جهانی حقوق



که تجارت با آسیای شرقی در اقتصاد آمریکا اهمیت زیادی داشت. در ماه مه ۱۸۹۸ آمریکا در جنگ با نیروی دریایی اسپانیا در سواحل "مانیل" پیروز شد و یکی از مخالفین دولت وقت فیلیپین "امیلیو آگوینالدو" را که در تبعید به سر میبرد به فیلیپین فرستاد که با نیروهای اسپانیایی مستقر در فیلیپین وارد جنگ شود. او بعد از شکست دادن نیروهای اسپانیا در ماه ژوئن ۱۸۹۸ استقلال آمریکا (تحت ریاست جمهوری "ویلیام مک کینلی") استقلال فیلیپین را به رسمیت نشناخته و از ورود نیروهای نظامی "امیلیو آگوینالدو" به داخل مانیل جلوگیری کرده و در فوریه ۱۸۹۹ به داخل مانیل حمله کرد. چند روز بعد از آن، معاهده ای میان آمریکا و اسپانیا مبنی بر فروش فیلیپین به آمریکا در مقابل ۲۰ میلیون دلار، بسته شد. جنگ میان آمریکا و دولتی که "امیلیو آگوینالدو" تشکیل داده بود سه سال طول کشید و صدها هزار نفر فیلیپینی و حدود ۴ هزار نفر آمریکایی در آن کشته شدند. در آن زمان اخبار جنایات ارتش آمریکا در فیلیپین، مانند آتش زدن روستاها و کشتار مردم عادی و اسرا و زندانیان (با وجود اینکه ارتش آمریکا اخباری که از فیلیپین خارج میشد را سانسور میکرد) از طریق نامه های سربازان آمریکایی به خانواده هایشان، به روزنامه های آمریکایی و اروپایی راه پیدا میکرد. به عنوان مثال نامه سربازی به نام "ا.ف. میلر" A.F. Miller در روزنامه World-Herald اوهاها در ماه مه ۱۹۰۰ به چاپ رسید. میلر در این نامه توضیح داده بود که چگونه با "آب درمانی" (نامی که ارتش آمریکا به شکنجه و اتزبوردرینگ داده بود) سربازان فیلیپینی اسیر، تعداد زیادی سلاح مخفی شده به دست آمریکایی ها افتاد. میلر در نامه خود شکنجه و اتزبوردرینگ را تشریح کرده و میگوید که: "... آب درمانی به این شکل است که اول اسرا را به پشت می خوابانیم. چند نفر روی دست و پاها آنها می ایستند که نتوانند حرکتی بکنند. و بعد یک چوب گرد توی دهانشان می گذاریم که نتوانند دهانشان را ببندند. و یک سطل آب توی دهان و دماغشان می ریزیم. اگر به حرف نیامدند، یک سطل آب دیگر هم می ریزیم. مثل غورباغه باد می کنند. باور کن شکنجه وحشتناکی است..."

ارتش آمریکا علاقه فراوانی به شکنجه "واتزبوردرینگ" دارد، و تنها در زندانهای عراق و افغانستان و گوانتانامو نیستند که بازجوهای ارتش آمریکا در آنجا به انجام این شکنجه مشغولند. اخیراً فاش شد که

(مدید س-آی-۱) و جان اشکرافت و چند نفر دیگر در کاخ سفید برگزار میشود که برخی از این جلسات بسیار طولانی و شامل همه جزئیات می شوند. گاهی اوقات شیوه های شکنجه به طور عملی به این افراد نشان داده میشود که کاملاً بدانند که چه بر سر زندانیان می آید. و آنها حتی در تصمیم گیری درباره اینکه هر شکنجه چند بار پشت سر هم باید انجام شود، نقش دارند. واتزبوردرینگ در چنین جلساتی به تصویب رسیده است. ظاهراً این جلسات بعد از دستگیری "ابوزبیده" یکی از مظنونین به تروریسم در بهار ۲۰۰۲ شروع شدند. بر اساس مدارک موجود می بینیم که مقامات دولتی در طراحی انواع جدیدتر شکنجه ها هم نقش داشته اند. و این مسئله نشان میدهد که آنها تا چه حد جنون آمیزی به شکنجه اسرای خود اشتیاق دارند.

در کل سیستم جزایی آمریکا، از بازداشتگاه های شهرهای آمریکا گرفته تا زندانهای گوانتانامو و ابوغریب و غیره، نشانه های وحشتناکی حاکی از سلطه شکنجه و خشونت و نقض حقوق زندانیان در سیستم حاکم بر این کشور، دیده می شود. اعمالی که نشان دهنده عقده های جنسی و سادیسمی زندانیان و عدم وجود ترحم و عواطف انسانی در آنها است، تجاوز و آزار جنسی دادن به اسرا، برهنه نگه داشتن مداوم و تحقیر زنده، کرسنگی و بی خوابی دادن به زندانیان، پوشاندن سر و صورت آنان با کیسه، سگهای گرسنه و وحشی را به جان آنها انداختن، بازی های حیوانی و سادیسمی سر آنها در آوردن و گرفتن عکسها و فیلم های پورنو در حین انجام این اعمال جنون آمیز و غیرانسانی، نادیده گرفتن کامل غرور و انسانیت اسرا، همه واقعه های شناخته شده و رایج در زندانهای آمریکا است. جلوه آشکار این سادیسم رایج در هیئت حاکمه آمریکا را در سال ۲۰۰۲ که کاخ سفید به سی-آی-۱ اجازه استفاده از "واتزبوردرینگ" را داد، به روشنی می بینیم. "سی-آی-۱" به استفاده از شکنجه "واتزبوردرینگ" در برخی از موارد (به عنوان مثال در استفاده از آن در بازجویی "خالد شیخ محمد" و "ابو زبیده" و "عبدالرحیم ال-نشیری" که مضمون به عضویت در القاعده بودند) اعتراف کرده، اما هنوز تعداد واقعی افرادی که این نوع شکنجه در موردشان انجام شده، معلوم نیست. در سال ۲۰۰۶ رئیس وقت سی-آی-۱ "مایکل هیدن" استفاده از این شکنجه را ممنوع کرد. اما جورج بوش در تابستان ۲۰۰۷ با صدور دستور مبنی بر اینکه سی-آی-۱ اجازه استفاده از "شیوه های شدید بازجویی که شدیدتر از آنچه که در دستورالعمل سال ۲۰۰۶ آمده" را دارد، عملاً استفاده از آن را مجدداً آزاد کرد. در سال ۲۰۰۷ افزایش نقش اداره دادگستری آمریکا در صدور اجازه رسمی برای استفاده از شکنجه که وسیعاً در زندانهای "سی-آی-۱" انجام میشود، رسوایی سیاسی ای را برای دولت آمریکا به بار آورد. اما اینگونه رسوایی ها تنها گوشه های کوچکی از واقعه های بزرگی را افشاء می کنند که نمایانگر چهره واقعی طبقه حاکمه این کشور است که هیچگونه رابطه ای (حتی زبانی) با آزادیها و حقوق دمکراتیک مندرج در قوانین این کشور ندارند و مردم جهان به خوبی به اعمال و سیاستهای فاشیستی این رژیم واقفند. برای بررسی نمونه هایی از سابقه تاریخی آمریکا در رابطه با شکنجه و اتزبوردرینگ، میتوان از جنگ آمریکا علیه اسپانیا در سال ۱۸۹۸ مثال آورد. در آن زمان فیلیپین بزرگترین مستعمره اسپانیا بود که سر راه آمریکا و بازار چین قرار داشت آنهم در زمانی

مقامات دولت تایلند سالهاست که از وجود زندانهای در این کشور مطلع هستند که در آنجا شکنجه "واتزبوردرینگ" مورد استفاده قرار می گرفته و مأمورین دولت آمریکا زندانیانی را که در افغانستان یا پاکستان دستگیر می شده اند را برای شکنجه شدن به این زندانهای مخفی در تایلند میاورند. با اینکه دولت آمریکا همیشه این مسئله را کتمان کرده، اما منابع تایلندی چندین مورد از شکنجه زندانیان در تایلند توسط مأمورین آمریکایی را افشاء کرده اند که شامل موارد زیر هستند: شخصی به نام "ابوزبیده" در تاریخ ۲۸ مارچ ۲۰۰۲ دستگیر شده و به تایلند آورده شد و در یک انباری در یک مکان نامعلوم با "واتزبوردرینگ" شکنجه شد که بعد از ۲۱ ثانیه حاضر به همکاری شد. زندانی دیگری به نام "خالد شیخ محمد" در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ در پاکستان دستگیر شد. او بعد از ۲ ثانیه تحت شکنجه "واتزبوردرینگ" قرار داشتن، به بمب گذاری در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اعتراف کرد و حاضر به همکاری شد. "رمزی بن-ال-شیخ" یکی دیگر از متهمین به همکاری با تروریستها که در پاکستان دستگیر شده بود به تایلند فرستاده شد، اما تاکنون هیچ اطلاعاتی از آنچه که در اتاق شکنجه بر او گذشته، در دست نیست. طبق گزارش "واشنگتن پست"، نوارهای ویدئویی از اعمال شکنجه "واتزبوردرینگ" در سیاهچالهای ارتش آمریکا در بانکوک تهیه شده بودند که رئیس دفتر سی-آی-۱ در بانکوک وقتی که در سال ۲۰۰۵ در حال بازبینی شدن بود، از رونمایش تقاضای اجازه برای نابود کردن آن نوارهای ویدئویی را کرد، و این اجازه به او داده شد.

بارها مدارک و شواهدی مبنی بر وجود شکنجه در زندانهای آمریکا فاش شده و رسوایی هایی علیه دولت و ارتش این کشور به بار آورده است. اما هیچکدام به منع شکنجه بطور کلی، منجر نشده است. به عنوان مثال در ماه مه ۲۰۰۲ تعدادی از زندانیان ارتش انگلیس که از زندان "گوانتانامو" آزاد شده بودند در رابطه با آنچه که در زندانهای ارتش آمریکا و انگلیس می گذرد، افشاگریهایی کردند که واقعه های بسیاری را روشن کرد. بر اساس این افشاگری ها ثابت شد که شکنجه های سادیسمی که در زندان "ابوغریب" در عراق علیه زندانیان انجام میشدند، از زندانهای ارتش آمریکا در افغانستان و زندان "گوانتانامو" منشأ گرفته بودند. در ۱۲ مه ۲۰۰۴ "شفیق رسول" و "عاصف اقبال" دو زندانی انگلیسی که مدت دو سال بدون هیچ اتهامی در زندان ابوغریب زیر شکنجه بودند و در ماه مارچ آزاد شدند، در نامه سرگشوده ای خطاب به دولت آمریکا، جزئیاتی در رابطه با شکنجه هایی که در زندان نسبت به آنها انجام شده بود توضیح داده و خواستار دسترسی عموم به عکسها و فیلمهای شدند که از آنها در حین شکنجه گرفته شده بود. در سال ۲۰۰۵ نیز مدارک و عکس و فیلم و نامه های خصوصی سربازان آمریکایی در رابطه با شکنجه ها و آزارهای سادیسمی ای که به اسرا در زندانهای گوانتانامو و ابوغریب و غیره اعمال کرده بودند، به رسانه ها راه یافتند و دولت آمریکا مجبور به تشکیل کمیسیونی برای بررسی آنها کرد. اما این کمیسیون دولتی نهایتاً بسیاری از اعمال وحشیانه ای را که علیه زندانیان انجام شده بود به عنوان "شکنجه" نپذیرفته و آنها را "تکنیکهای بازجویی در چهارچوب قانون" نامید. با اینکه چند تن از سربازان جزء ارتش آمریکا یک سال پیش از تشکیل این کمیسیون، به جرم انجام شکنجه های مشابه و آزار جنسی اسرا (در زندان ابوغریب) دادگاهی و مجازات شده بودند.

من، اگر آب به بینی من ریخته شود! حتی نمی توانم تجسم کنم که چقدر دردناک خواهد بود! نمی دانم که آیا از نظر دیگران این کار شکنجه محسوب می شود یا نه، اما برای من شکنجه است... تست کردن هر نوع شکنجه ای برای اینکه ببیند قانونی است یا نه، باید آسان باشد. آیا شکنجه عملی است که آنقدر دردناک است که شخص را وادار میکند که به خاطر خلاص شدن از درد چیزی بگوید؟"

پس از انتشار این مصاحبه، سخنگوی کاخ سفید "تونی فراتو" در رابطه با سخنان "مک-کانل" به خبرنگاران توضیح داد که "ما در مورد شیوه های بازجویی صحبت نخواهیم کرد، و به هر چیز کوچکی هم که در مطبوعات نوشته می شود پاسخ نخواهیم داد. ما فکر می کنیم که مک-کانل کارش را در سمت مدیریت اداره اطلاعات به خوبی انجام داده و اصلاحات خوبی در آن ایجاد کرده. بطوریکه این اداره در رابطه با انتقال سریع اطلاعات به رئیس جمهور در رابطه با خطراتی که متوجه مردم است، بسیار مفید بوده. ما فکر می کنیم که بسیار مهم است که اداره اطلاعات از هر وسیله و ابزار لازمه بهره مند باشد."

در زمانی که دولت امریکا به شکنجه مخالفین خویش ادامه میدهد، وظیفه نمایندگان فکری این رژیم نیز این است که به توجیه قانونی و عرفی و اخلاقی شکنجه بپردازند. در رسانه های دست راستی امپریالیستی هر از گاهی مباحث گوناگونی برای به اصطلاح پاسخگویی به مسائل قانونی و اخلاقی ای که در رابطه با شکنجه مطرح می شود، راه انداخته میشود که هدفشان تطهیر و جا انداختن شکنجه در اذهان عموم است. در مجله نیوزویک ۵ نوامبر ۲۰۰۱ "جانان آلتر" در مقاله ای تحت عنوان "زمان آن رسیده که به شکنجه فکر کنیم" می گوید: "در این پانزده خشم آلود حتی یک لیبرال نیز به شکنجه فکر می کند... خوب، شاید نه داغ زدن یا شلنگ کاری کردن زندانی، حداقل نه در داخل خاک امریکا... در حال حاضر به هیچ وجه نمی توانیم از ۲ نفری که مشکوک به انجام جنایت ۱۱ سپتامبر هستند، حرفی بکشیم. چرا نمی توانیم حداقل شکنجه روانی به آنها بدهیم که به حرفشان بیاوریم؟ ... چرا نمی توانیم آنها را به عربستان سعودی، سرزمین سربریدن ها، دیورت کنیم؟"

برخی از مقامات وابسته به دولت امریکا، مثل سناتورها و اعضای حزب دمکرات در ظاهر با به کار بردن شکنجه در زندانهای این کشور مخالفند. اما از آنجا که این افراد نیز مانند بقیه وابستگان به طبقه حاکمه امریکا از حيله "مبارزه با تروریسم" برای پیشبرد منافع طبقاتی خود استفاده میکنند، مخالفتشان با شکنجه قبل از هر چیز جا باز کردن در میان مردم برای خودشان و از جمله از این جهت است که علنی شدن این موضوع را به نفع امریکا میدانند. مخالفت این بخش از هیئت حاکمه امریکا با شکنجه، نه به خاطر اخلاقی و انسانی و قانونی نبودن آن، بلکه در رابطه با این سوال است که آیا شکنجه در پیشبرد منافع طبقه حاکمه امریکا در داخل و خارج از کشور مفید است یا نه. به عنوان مثال اخیراً سناتور دمکرات "کارل لوین" در سخنرانی ای در دانشگاه میشیگان ضمن اعلام مخالفت خود با شکنجه، گفت: "استفاده از شکنجه

ادامه در صفحه ۱۵

امریکا استفاده کرده که همگی دارای سوابق طولانی در شکنجه و تجاوز به زندانیان می باشند. این جنایتکاران که پیش از اعزام به مناطق جنگی بارها به دلیل چنین اتهاماتی دادگاهی شده اند، برای فرار از مجازات سنگین، از مشاغل خود استعفاء داده و یا خود را بازنشسته کرده اند و سپس به ارتش ملحق شده اند که به سابقه (جنایتکارانه) آنها نیاز دارد. اغلب سربازانی که در عکسهای زندان ابوغریب در حال شکنجه و تجاوز به اسرا دیده میشوند نیز پیش از جنگ در زندانهای داخل امریکا مشغول به کار بوده اند.

"وانر بوردینگ" یکی از وحشیانه ترین انواع شناخته شده شکنجه است و به همین دلیل مورد علاقه دهمشترین رژیمهای دیکتاتور واقع شده است. در این شکنجه، زندانی را روی تختی ای به پشت می بندند بطوریکه قادر به حرکت نباشد. و سپس سر او را به عقب و رویه پائین خم می کنند و به داخل مجراهای تنفسی او آب می ریزند. در نتیجه این عمل، برخلاف انواع دیگر شکنجه که در آنها سر و صورت زندانی را در آب فرو میکنند، زندانی تقریباً بلافاصله دچار حالت خفگی میشود و خود را در حالت مرگ فریب الوفوع احساس می کند. حالتی که در اثر غرق شدن رخ می دهد. هرچند که این نوع شکنجه اغلب موجب نقص عضوهای دائمی نمی شود، اما در اثر قطع شدن جریان اکسیژن به شش و مغز، این اعضاء شدیداً صدمه می بینند. این نوع شکنجه موجب درد و رنج فیزیکی و روانی شدیدی می شود که سالها شخص را عذاب می دهد. و می تواند به مرگ او نیز منجر گردد.

گزارش دیگری نیز به نام "گوانتانامو و ماورای آن: تلاش مداوم برای کسب قدرت مطلقه" توسط سازمان عفو بین الملل منتشر شده که دولت امریکا آن را نیز نادرست و غیرواقعی خوانده است. در آن گزارش نیز مدارک و شواهد محکوم کننده ای علیه دولت امریکا در رابطه با استفاده وسیع از شکنجه در بازجویی ها ارائه شده است. در این گزارش آمده که: "دولت امریکا به بهانه "مبارزه با تروریسم" قدرت بی حد و مرز و بدون کنترلی را به مامورین و مقامات خود محول کرده و اعتنایی به قوانین بین الملل نکرده است. اعمال و مقررات دولت امریکا به نقض حقوق بشر منجر شده و سرمشق های خطرناکی در سطح جهان بوجود آورده." (۵)

حیله گریهای مقامات دولت امریکا و تلاش آنها برای پنهان کردن حقایق در رابطه با شکنجه را میتوان با یک مثال نشان داد. در شماره ۱۲ ژانویه ۲۰۰۸ مجله "نیویورکر" مصاحبه ای با "مایک مک-کانل" رئیس اداره اطلاعات امریکا درج شده که او در آنجا در رابطه با "وانر بوردینگ" توضیح میدهد. مصاحبه گر از "مک-کانل" سوال کرده که آیا به نظر او "وانر بوردینگ" یک نوع شکنجه محسوب میشود و در نتیجه باید ممنوع گردد یا نه؟ مک-کانل از دادن پاسخ مستقیم طفره رفته و میگوید که فقط می داند که "اگر وانر بوردینگ یک نوع شکنجه محسوب شود، آنگاه هر کسی که آن را انجام دهد باید به سختی تنبیه گردد." او سپس به توصیف این شکنجه پرداخته و گفت که ظاهراً "سر و صورت زندانی که دست و پایش به تخت بسته شده را می پوشانند و آب به داخل بینی اش می ریزند... خدای

بنابراین میبینیم که هر وقت که اقتضای سیاسی در رابطه با شکنجه پیش آمده و مردم اعتراض کرده اند، دولت تلاش کرده که واقعیات را از مردم پنهان کند. به عنوان مثال استفاده از "وانر بوردینگ" تا سپتامبر ۲۰۰۶ به اطلاع مردم نرسید و نوارهای ویدئویی که از این شکنجه گرفته شده تا سال ۲۰۰۷ علنی نشدند. هر زمان که دولت امریکا با رسوایی فاش شدن اعمال وحشیانه نیروهایش روبرو شده، بلافاصله چند سرباز جزء را قربانی کرده که سروصداها را بخواباند. دولت امریکا هر نوع گزارش رسمی ای که توسط سازمان ملل و دیگر سازمانهای بین المللی در رابطه با رواج گسترده شکنجه در زندانهای دولت و ارتش امریکا ارائه شده را نیز مردود دانسته و وجود شکنجه در امریکا را نفی کرده است. به عنوان مثال در جلسات سازمان ملل در روزهای پنجم و هشتم ماه مه ۲۰۰۶ "کمیته سازمان ملل علیه شکنجه" گزارش مفصلی را در رابطه با نقض حقوق بشر توسط دولت امریکا و شکنجه اسرای جنگی در زندانهای نظامی این کشور، به سازمان ملل ارائه داده و خواهان پاسخگویی از جانب دولت امریکا شد. (۴)

هیئت ۲۵ نفره امریکا در سازمان ملل (به ریاست "جان بلینگر" وکیل دولت امریکا) این گزارش که امریکا را متهم به رواج گسترده شکنجه در زندانها میکند، را نفی کرد. "جان بلینگر" ادعا کرد که حوادثی که در زندانهای ارتش امریکا اتفاق افتاده، منجمله اعمال وحشیانه و غیرانسانی ای که در عکسهای زندان ابوغریب دیده میشوند، حوادثی نادر و استثنایی بوده و توسط گروه انگشت شماری از سربازان انجام شده اند که توسط ارتش به مجازات رسیدند. وقتی که در مورد اسناد مختلفی که در رابطه با استفاده از "وانر بوردینگ" در زندانهای امریکا، از بلینگر سوال شد، او گفت که شکنجه به هیچوجه عملکرد رسمی و مورد تأیید ارتش امریکا نیست و "وانر بوردینگ" در لیست متدهای قانونی بازجویی در زندانهای ارتش قرار ندارد و بنابراین انجام هم نمی شود."

در صورتیکه مدتی پیش از جلسات فوق، "اتحادیه امریکایی آزادی های مدنی (ACLU)" در گزارشی به نام "آزارهای ماندگار: شکنجه و رفتارهای غیرانسانی امریکا در داخل و خارج از کشور" یکی از فرمانهای رسمی ژنرال "ریکاردو سانچز" (فرمانده نیروهای امریکایی در عراق در زمان مورد بحث) را منتشر کرد که کتباً به بازجوهای ارتش دستور داده بود که "برای شکستن اسرا، از هیچ عملی خودداری نکرده و از هر حد و مرز (قانونی) بگذرید...". در گزارش "ACLU" با استفاده از مدارک جمع آوری شده از زندانهای داخل خاک امریکا که به تجاوز و بردگی جنسی و اعدام نوجوانان و ... مشهور هستند، و همچنین مدارک جمع آوری شده از زندانهای ارتش امریکا در عراق و افغانستان و گوانتانامو، تصویر روشنی از سیاهچالهای این کشور و شکنجه گران آن ارائه شده است. در این گزارش نشان داده شده که استفاده از شکنجه توسط بازجوهای امریکایی نتیجه مستقیم دستورها و قوانین و مقرراتی بوده اند که رسماً توسط مقامات عالی دولت صادر شده اند. و همچنین طبق مدارک ارائه شده در این گزارش، دولت امریکا در ایجاد شبکه گسترده سیاهچالها و بازداشتگاه های نظامی خود در عراق از رؤسای سابق زندانهای داخل

که تفاوت‌های شکلی و لفافه‌های ایدئولوژیکی خاص هر یک از رژیم‌های شاه و جمهوری اسلامی - که مسلماً به نوبه خود در این رابطه تأثیر گذار بوده و حتی در چگونگی وضعیت زندان‌ها نقش مهمی ایفا کرده‌اند - را نیز مد نظر و توجه خود داریم. اگر چنین برخوردی در پیش گرفته شود، آنگاه، با اطمینان می‌توان نشان داد که تفاوت شرایط زندان‌های دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی در مقاطع مفروض در اساس، از وجود دو شرایط متفاوت در

جامعه ایران ناشی شده است و نه از تفاوت ماهیت آن رژیم‌ها و یا از ایدئولوژی‌های

متفاوت مورد استفاده شان. برای اثبات این امر نیز می‌توان فاکت‌های عینی و مشخص و غیر قابل انکاری ارائه نمود. وقتی می‌پذیریم که هم رژیم شاه و هم رژیم جمهوری اسلامی دارای ماهیت ارتجاعی و ضد خلقی می‌باشند، اصولاً دیگر نمی‌توانیم دلیل حد و چگونگی جنایات انجام شده در زندان‌های تحت سلطه آن‌ها را با قائل شدن نسبت کمتر و یا بیشتر به ماهیت ارتجاعی آن‌ها (که مقیاسی نیز برای سنجش آن وجود ندارد) توضیح دهیم. وقتی ماهیت رژیم ارتجاعی است، این رژیم بسته به این که شرایط، انجام کدام کار ارتجاعی را از وی می‌طلبد، مطابق آن عمل خواهد نمود. به عبارت دیگر نمود و چگونگی تظاهر این ماهیت ارتجاعی را تنها شرایط تعیین می‌کند. به همین دلیل در بحث فوق نیز تنها با تکیه بر وجود دو شرایط متفاوت که رژیم‌های شاه و جمهوری اسلامی در آن قرار داشته‌اند، می‌توان به دلایل عملکردها و جنایات متفاوت آن‌ها در زندان‌ها پی برد. به زبانی روشنتر باید گفت که هر دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی به مثابه رژیم‌های وابسته به امپریالیسم و مدافع سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران، وظیفه سرکوب مبارزات توده‌ها و حراست از منافع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران وابسته را بر عهده داشته‌اند؛ و بر این اساس، آن‌ها با دستگیری و شکنجه و اعدام مبارزین، تنها به وظایف ضد خلقی خود، منتها در دو شرایط متفاوت، عمل نموده‌اند. بنابراین، آنچه در اینجا از اهمیت برخوردار است شناخت آن عوامل عینی به عنوان ضرورت‌های ضد انقلابی می‌باشد که در دو شرایط متفاوت شکنجه و زندان را موجب شده‌اند. این تنها برخورد واقعی و علمی است که می‌تواند به طور کاملاً قانع کننده دلیل تفاوت در حد و چگونگی شکنجه‌ها و جنایات اعمال شده در زندان‌های رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی را در دو مقطع معین توضیح دهد. واضح است که با چنین نگرش و برخوردی حتی می‌توان تصور کرد که اگر رژیم شاه با همان شرایطی مواجه بود که رژیم جمهوری اسلامی در سال ۶۰ در آن قرار داشت، آن رژیم نیز مرتکب همان حد از قساوت‌ها و جنایات در حق مردم مبارز ایران (البته با ایدئولوژی خاص یک رژیم شاهنشاهی و در نتیجه در اشکالی دیگر) می‌شد که رژیم جمهوری اسلامی مرتکب شد.

ستم می‌باشد. درست از طریق اعمال شکنجه روی یک فرد است که حکومت‌های ستمگر می‌کوشند، هم تا آنجا که ممکن است هر چه بیشتر مخالفین بالفعل و کسائی که عملاً در صحنه مبارزه بر علیه آن‌ها قرار دارند را دستگیر نموده و از فعالیت باز دارند و هم بدین وسیله در جهت تحکیم و تقویت پایه‌های رژیم خود، پیام سیاسی معینی را به منظور باز داشتن دیگران (چه روشنفکران و چه توده‌ها) از مبارزه، به آنان ابلاغ نمایند. بنابراین، هدف از

چرا پدیده‌ای به نام شکنجه؟

اعمال شکنجه، به طور کلی سرکوب مبارزات جاری در جامعه و تحت سلطه نگاه داشتن توده‌ها است. با پذیرش این واقعیت، می‌توانیم درک کنیم که بسته به شرایط عمومی جامعه و نیازها و ملزومات ارتجاعی طبقه حاکم برای خاموش کردن مبارزات و فریادهای حق طلبانه توده‌های تحت ستم، درجه و شرایط اعمال شکنجه نیز تغییر می‌کند. مسلماً هر چه مبارزه در یک جامعه توده‌ای تر شده و از شدت و حدت بیشتری برخوردار باشد، به همان نسبت نیز دشمنان مردم از وسایل گوناگونی برای شکنجه استفاده نموده و با شدت بیشتری عمل خواهند کرد؛ و البته به همان نسبت نیز مقاومت‌ها و سر خم نکردن‌ها و قهرمانی‌ها و حماسه آفرینی‌ها در مقابل دژخیمان، اشکال برجسته تری به خود گرفته و ارزش و اعتبار خاص خود را خواهند داشت. تا آن جا که تجربه، چه در ایران و چه در سطح جهان، نشان می‌دهد اصولاً، شکنجه، بسته به شرایط مبارزاتی در یک جامعه، در حالی که در خدمت یک هدف کلی قرار دارد (که همانا بازداشتن مردم از مبارزه بر علیه ظلم و ستم طبقات استثمارگر و تحت سلطه نگاه داشتن توده‌ها می‌باشد)، می‌تواند با انگیزه‌های مختلفی صورت گیرد. در شرایطی ممکن است کسب اطلاعات از مبارزین، برای نیروهای امنیتی و رژیم استثمارگر حاکم، نقش کلیدی در خاموش کردن مبارزه در آن جامعه را دارا باشد. در این صورت، اخذ اطلاعات از زندانی، منظور اصلی و یا عمده شکنجه را تشکیل خواهد داد. در حالی که در یک شرایط مبارزاتی دیگر، ممکن است "ضرورت" بازداشتن توده‌ها از مبارزه، ایجاد نماید که نیروهای امنیتی علاوه بر اخذ اطلاعات و یا هر هدف دیگری که از شکنجه تعقیب می‌نمایند، از طریق شکنجه به ایجاد رعب و وحشت در میان مردم دست بزنند. اگر چنین "نیازی" مطرح باشد، در این صورت مسلماً، رژیم ضد خلقی حاکم خواهد کوشید، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، اخبار جنایات خود را با آب و تاب کامل در میان مردم پخش نماید و یا حتی همانطور که تجربه نشان داده است به طور غیر مستقیم و تحت بهانه و پوششی به انتشار عکس از تن‌های شکنجه شده زندانیان در میان مردم مبادرت کند و صحنه‌های مشمزمز کننده و وحشت آوری را در این رابطه به گونه‌ای در معرض دید مردم قرار دهد؛ و خلاصه برای ایجاد رعب و وحشت در میان آنان، به هر کار دیگری از این قبیل متوسل شود. با توجه به چنین واقعیت‌هایی، اکیداً لازم است که ما در برخورد مشخص به شکنجه و زندان در ایران در سال‌های دهه ۵۰ و ۶۰، شرایط مبارزاتی حاکم بر جامعه در آن دوره‌ها را مورد مذاقه قرار دهیم، ضمن آن

معمولاً در برخورد به شکنجه (واضح است که در اینجا شکنجه زندانی سیاسی مطرح است و در این محدوده نیز در مورد "شکنجه" بحث می‌شود)، جنبه‌های احساسی و عاطفی قضیه بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر توجه‌ها بیشتر به حد وحشی‌گری شکنجه‌گر و درد و عذاب شکنجه و چگونگی مقاومت زندانی جلب می‌شود. اما، اگر قرار باشد شناخت علمی از واقعیت‌های تاریخی را توشه راه مبارزاتی خود بسازیم، باید در تجزیه و تحلیل شرایط زندان‌های ایران، خود این پدیده را به طور علمی بررسی

نماییم و آن را نه به مثابه یک امر ایستا که گویا از اول وجود داشته و تا ابد نیز وجود خواهد داشت بلکه در ارتباط با شرایط مبارزه طبقاتی و با تحولات آن مورد توجه قرار دهیم. بنابراین قبل از هر چیز لازم است که ما در مورد چرایی پدیده شکنجه و هدف‌های کوتاه مدت و دراز مدتی که رژیم‌های دیکتاتور از اعمال آن تعقیب می‌کنند، تعجب کنیم. با مد نظر گرفتن این موضوع، در اینجا مطلب را از تأمل روی خود پدیده "شکنجه" آغاز می‌کنم.

شکنجه، ابزاری در دست حکومت‌های مدافع طبقات استثمارگر می‌باشد که آن را در مورد کسانی که بر علیه ظلم و ستم حاکم بر جامعه به پا خاسته‌اند - چه در مورد روشنفکران انقلابی و چه در مورد توده‌های آگاه و مبارز - به کار می‌برند. (هر چند در چنین جوامعی بزه کاران اجتماعی نیز مورد شکنجه قرار می‌گیرند). بنابراین، شکنجه به وضوح مخصوص جامعه‌ای است که پایه‌هایش بر ستم و استثمار بنا شده است. در چنین جامعه‌ای، شکنجه جهت بازداشتن روشنفکران و توده‌ها از مبارزه، یک الزام است؛ "ضرورتی" است اجتناب‌ناپذیر. در حقیقت، شکنجه همواره با سیستم‌های مبتنی بر استثمار و بهره‌کشی در جامعه هم‌زاد و همراه بوده است. همانطور که منشاء و عامل اصلی شکنجه در جامعه ما نیز در شرایط کنونی وجود سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و سرمایه‌داران داخلی و خارجی و مرتجعینی می‌باشند که به هر ترتیب حفظ این سیستم، هدف آنان را تشکیل می‌دهد. این واقعیتی است که آن را باید عمیقاً درک نمود تا مثلاً دچار این خطا نشد که بدون در نظر گرفتن عوامل ریشه‌ای که حتی تعیین کننده چگونگی و حد شکنجه نیز می‌باشند، صرفاً یک ایدئولوژی خاص و یا شکل و شمایل حکومتی را دلیل اعمال شکنجه و یا چگونگی آن تصور نمود، و یا بدتر از آن افراد خاصی را در قدرت دولتی مسبب آن شناخت. اصولاً باید بدانیم که شکنجه نیز به مثابه یک پدیده در جامعه، همانند هر پدیده اجتماعی دیگر بر یک زمینه مادی استوار است. به همین خاطر هم کمونیست‌های راستین که ماتریالیست می‌باشند و با دیدی ماتریالیستی به مسائل می‌نگرند، همواره سعی می‌کنند دلایل مادی وجود شکنجه در یک جامعه را هر چه مشخص تر و عینی تر به توده‌ها بنمایانند.

شکنجه که روی یک فرد اعمال می‌شود و هدف بالفعل از آن کسب اطلاعات، در هم شکستن زندانی و غیره می‌باشد، در واقع وسیله‌ای در دست حکومت‌های ستمگر و مدافع منافع طبقات استثمارگر، برای مقابله با مبارزات توده‌های تحت

"چرا پدیده‌ای به نام شکنجه" عنوان مطلبی است که از کتاب "در حدال با خاموشی" اثر رفیق اشرف دهقانی بر گرفته شده و علاقمندان می‌توانند این کتاب را از طریق آدرس زیر تهیه کنند:
BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
England

کنفرانس گوادلوپ، چرخش حمایت امپریالیست‌ها از شاه به خمینی

هنری پرشت، عالیترین مقام مسئول میز ایران در وزارت خارجه آمریکا و از طرف دیگر با ریچارد کاتم، مأمور سازمان جاسوسی سیا دوستی دیرینه‌ای وجود داشت ولی سایر نمایندگان امپریالیست‌ها از جمله آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در ایران، مایکل پونیاوسکی وزیر امور ملی کشور فرانسه و نماینده ژیسکار دستین، لوول بروس لینچن کاردار سفارت آمریکا، رمزی کلارک دادستان سابق کشور آمریکا، هال ساندرز معاون وزیر خارجه در امور خاور نزدیک، والتر کاتلر کنسول سابق آمریکا در تبریز و دیگران توانسته بودند با کسانی همچون مهدی بازرگان، محمد حسین بهشتی، مرتضی مطهری، محمود طالقانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، یدالله سخابی، عباس امیر انظام، صادق قطب زاده، مصطفی چمران، صادق طباطبائی، شهریار روحانی، ابوالحسن بنی‌صدر و بسیاری دیگر تماس برقرار کنند (*) و قول و قرارها و شرایط رضایت و حمایت خود را از رژیم آینده خمینی به وی منعکس سازند.

چندین ماه پیش از تشکیل کنفرانس گوادلوپ، با اوج گیری مبارزات گسترده مردم علیه رژیم پهلوی، شاه به مانور جا به جایی مهره‌های داخلی پرداخت. وی ابتدا در روز ۵ شهریور ۱۳۵۷ (۲۷ اوت ۱۹۷۸) جمشید آموزگار را از نخست‌وزیری عزل و جعفر شریف‌امامی - رئیس مجلس سنا را به پست نخست‌وزیری انتصاب کرد. به دنبال سقوط دولت شریف‌امامی در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۵۷ (۵ نوامبر ۱۹۷۸)، دولت نظامی ارتشبد غلامرضا اژه‌اری به قدرت رسید. اژه‌اری در آخرین روز کنفرانس گوادلوپ، یعنی در روز ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ (۶ ژانویه ۱۹۷۹) با استعفای خود راه را برای انتخاب شاهپور بختیار به عنوان آخرین حربه شاه باز نمود. سرانجام شاه منقر در ۲۶ دی ۱۳۵۷ (۱۶ ژانویه ۱۹۷۹) به دستور اربابان امپریالیستی که رهنمودشان از طریق ویلیام سالیوان سفیر آمریکا در ایران و ژنرال رابرت هویز معاون نیروهای ناتو به او ابلاغ شده بود مجبور به ترک ایران شد و به همراه اعضای خانواده خود به عنوان میهمان انور سادات رئیس‌جمهور مصر به شهر آسوان آن کشور پرواز نمود. با خروج شاه و در ادامه حفظ منافع امپریالیستها و سرمایه‌داران وابسته در ایران، صحنه برای ورود خمینی به ایران آماده شد.

سردمداران رژیم آینده با "مقدس" اعلام کردن مالکیت خصوصی در اسلام و "پاک بودن" سرمایه البته بعد از دادن "سهم امام!"، خیال امپریالیست‌ها را از چگونگی نظام اقتصادی در حکومت قریب الوقوع اسلامی راحت کرده بودند و با قول تداوم صدور نفت، نگرانی و تشویش آن‌ها را از ایجاد خلل در بازارهای جهانی آرامش بخشیدند. و مهمتر از همه اینکه با قول اسلامی قلمداد کردن ارتش امپریالیستی، این اصلی‌ترین عامل سلطه امپریالیسم را از گزته انقلاب مصون نگه داشتند. این همه در شرایطی بود که امپریالیست‌ها در مذاکرات خود با نمایندگان خمینی به بیشتر "ضد کمونیست" بودن خمینی در مقایسه با شاه ایمان آورده بودند.

خمینی که به همراه دارو دسته اش از عراق به فرانسه رفته بود از ۱۳ مهر تا ۱۲ بهمن ۱۳۵۷

امنیت ملی کار میکرد، جهت حمایت از شاه از ضرورت کودتای نظامی و سرکوب توده‌های مردم دم می‌زدند، اما اوج گیری مبارزات توده‌ها دولت آمریکا و از جمله کارتر را مجبور ساخت با ماموریت دادن به جرج بال معاون سابق و بازنشسته وزارت امور خارجه که در کابینه لیندون جانسون با مسایل و مشکلات جنگ آمریکا در ویتنام آشنا و به یک "سیاستمدار با تجربه" تبدیل شده بود، با سفر به ایران با تحلیل از شرایط جامعه ایران، خط سیاسی‌ای که آمریکا و دولت کارتر باید دنبال مینمود را تعیین کند. جرج بال هم به دنبال سفر وارنر مایکل بلومینتال وزیر خزانه داری، رابرت بووی از کارمندان ارشد سازمان جاسوسی سیا و رابرت برد سناتور دموکرات و رهبر اکثریت سنای آمریکا به ایران سفر کرد و از میان پنج نیروی موجود آن زمان، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب توده، جبهه ملی و دارو دسته مذهبی خمینی، بر روی این آخری یعنی خمینی به عنوان بهترین انتخاب برای جا به جایی قدرت، انگشت گذاشت. با این تحلیل که وی و دارو دسته اش در صورت رسیدن به قدرت، نظام سرمایه داری موجود را حفظ کرده و سدی در جلوی رشد "کمونیسم" آن دوره اتحاد جماهیر شوروی و لئونید برژنف رهبر حزب کمونیست شوروی خواهند بود.

در تحلیل جرج بال برای نزدیکی امپریالیست‌ها با یکی از نیروهای موجود در جامعه که در حال مبارزه با شاه بودند، جایگاه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران با بینش "مارکسیست - لنینیستی" و مواضع ضد امپریالیستی اش در رابطه با "غرب" کاملاً روشن بود. سازمان مجاهدین خلق ایران هم با سابقه اعدام چند تن از مستشاران نظامی امریکایی و حزب توده، که اگر چه قدرتی نداشت اما به دلیل وابستگی آشکارش به شوروی هنوز در آن زمان مطرح میبود، هر یک به کنار گذاشته شدند. اما در انتخاب بین جبهه ملی و روحانیت، جرج بال چنین تحلیل کرده بود که جبهه ملی با ائتلاف با شاه و با سابقه شکست تاریخی اش اعتبار چندانی در نزد مردم ندارد، در حالی که روحانیت با داشتن مساجد و لشکرکی از آخوند‌ها میتواند در جهت حفظ و کنترل اوضاع تأثیر عمیق تری بر توده‌های مردم داشته باشد. با سلب پشتیبانی از شاه و حمایت از دارو دسته خمینی، حالا دیگر برژنیسکی با سایروس ونس وزیر امور خارجه آمریکا هم نظر شده بود. از طرف دیگر حمایت آمریکا از دارو دسته خمینی در راستای نظریه سیاسی برژنیسکی به نام "کمربند بحران" هم قرار میگرفت. در این نظریه، آمریکا با برقراری روابط نظامی با سه کشور اسلامی عربستان، مصر، پاکستان و همچنین ترکیه و با حمایت نظامی از کشورهای غنا، سومالی و عمان و نیز نگهداری از پایگاه‌های ارتشی خود در اقیانوس هند و کشورهای مختلف دیگر، در صدد پدید آوردن جبهه‌ای اسلامی بر ضد شوروی از شمال شرقی آفریقا تا آسیای مرکزی و منطقه خاور میانه بود تا امکان صدور شورش‌های اسلامی به کشورهای مسلمان نشین اتحاد جماهیر شوروی فراهم گردد!

از اطرافیان خمینی، اگر چه بین ابراهیم یزدی به عنوان یک شهروند آمریکائی، از یک طرف با

در طول سال‌ها مبارزه خستگی ناپذیر مردم ایران علیه دیکتاتورهای معاصر از رضاشاه و محمد رضاشاه گرفته تا خمینی، و مبارزه علیه امپریالیسم - حامی واقعی این دیکتاتورها، امپریالیست‌ها در هر مقطعی از جنبش، از فقدان یک سازمان انقلابی توده‌ای در رهبری آن خیزش‌ها و از ضعف و پراکندگی کلی در آن جنبش‌ها استفاده کرده و با برنامه‌های حساب شده آن مبارزات را به شکست کشانده و سلطه اهریمنی خود را حفظ و گسترش داده اند. از کودتای ۳ اسفند ۱۳۹۹ رضا خان تا تبعید او به خارج از کشور در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ و به سلطنت رساندن فرزند وی در فردای آن روز یعنی در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰، و از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ برای برقراری مجدد سلطنت محمد رضاشاه و به زیر کشیدن مصدق از قدرت گرفته، تا پرو بال دادن به خمینی و انداختن عکس این جنایتکار بر ماه و ایجاد محیط مناسب برای بازگشت او در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، خلاصه هیچ روزی نبوده که آنها با دسیسه، توطئه و با توافق‌های پلید و محرمانه بین خود و نیروهای غیر مردمی در جهت تحکیم سلطه خود نکوشند.

این واقعیت را ما در جریان خیزش انقلابی و مبارزات توده‌ها در سال‌های ۱۳۵۶، ۱۳۵۷ هم شاهد بودیم و دیدیم که چگونه وقتی که توده‌های مردم به خیابان‌ها آمدند و در تظاهرات‌ها و راه پیمایی‌های وسیع میلیونی، با مشت‌های گره کرده و فریاد‌های خشم‌آلود خود تن ارتجاع را به لرزه در آوردند، امپریالیست‌ها به تکاپو افتاده و در جهت حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر کشور و جلوگیری از سرنگونی طبقه بورژوازی وابسته، با جا به جایی مهره‌ها، بهترین آلترناتیو خود را برای "مهار" زدن بر انقلاب و سرکوب قطعی آن به صحنه فرستادند.

در همین رابطه، امپریالیست‌ها در جایجایی قدرت از شاه به خمینی در کنفرانسی که در جزیره‌ای به نام گوادلوپ از جزایر کارائیب واقع در غرب اقیانوس اطلس در روزهای ۱۴ تا ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ (برابر با ۴ تا ۶ ژانویه ۱۹۷۹) به وقوع پیوست، به توافق رسمی رسیدند و سرنوشته سیاه حد اقل ۳۰ سال آینده مردم کشور ما را رقم زدند. در این کنفرانس که به میزبانی والرئو ژیسکار دستین رئیس‌جمهور وقت فرانسه و شرکت جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلستان، جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا و هلمت اشمیت صدر اعظم آلمان صورت گرفته بود، امپریالیست‌ها به این توافق رسیدند که با توجه به شرایط "نامطلوب" اجتماعی در ایران، از شاه خواسته شود که با ترک کشور راه را برای ورود خمینی و قدرت رسیدن دارو دسته اش هموار سازد. در واقع این چرخش حمایت امپریالیست‌ها از شاه به خمینی، بعد از ماه‌ها مذاکرات مخفیانه که در ایران و سایر کشورهای دنیا بین نمایندگان مختلف امپریالیست‌ها با دارو دسته خمینی صورت گرفته بود، در این کنفرانس شکل قطعی به خود گرفت.

اگر چه در اوایل شروع تظاهرات‌ها و بروز ناراضی‌های مردم از رژیم شاه دولت آمریکا خواهان حمایت بی قید و شرط از شاه بوده و حتی کسانی چون ضد کمونیست معروف زیگنو برژنیسکی که در کابینه کارتر به عنوان مشاور

کارخانجات و وضع قوانین یکطرفه در حمایت از بورژوازی وابسته به سرمایه داری جهانی و باز گذاشتن دست آن ها در هرچه بیشتر کشیدن شیربه جان کارگران و زحمتکشان ، با کشتار خلق های ایران ، با شکنجه و اعدام بهترین زنان و مردان آزادیخواه و کمونیست ، و با خفه کردن هر صدای اعتراض آمیزی در جامعه و سر قول و قرار های خود با امپریالیست ها باقی مانده است و در نتیجه از حمایت آن ها برخوردار است. این را هم باید اضافه کرد که آمریکا ، همواره همچون بسیاری از مناطق دیگر جهان ، خواهان بردن سهم هر چه بیشتری از حاصل غارت ایران می باشد که خود این مسئله باعث تنش بین امپریالیست ها شده است. فشار آمریکا بر جمهوری اسلامی بر سر مسئله "انرژی اتمی" هم تنها از این منظر مفهوم پیدا میکند.

اما درس تاریخی ای که از کنفرانس گوادلوپ گرفته میشود این است که اولاً همه رجز خوانی ها و تبلیغات ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی سردمداران جمهوری اسلامی دروغی بیش نیست و ثانیاً رهنائی واقعی خلق های ایران از زیر سلطه شوم ارتجاع و امپریالیسم ، نه در پشت میز ها و با زد و بند ها و توافقات محرمانه بلکه با قطع واقعی سلطه امپریالیسم در ایران حاصل می شود . امری که در شرایط کنونی با از ریشه بر کنده شدن رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و نابودی روابط اقتصادی سرمایه داری وابسته که بر پایه استثمار انسان از انسان استوار شده است عملی می گردد و انجام این امر تنها و تنها در بستر یک مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی مدت با رهبری طبقه کارگر و شرکت سایر اقشار زحمتکش جامعه همچون دانشجویان ، نویسندگان روشنفکر ، معلمان ، پرستاران ، ... امکان پذیر خواهد شد.

محسن نوربخش

۲۳ خرداد ۱۳۸۷ - ۱۲ ژوئن ۲۰۰۸

(*) دکتر یزدی ، انقلاب اسلامی و نشست گوادلوپ

<http://www.iranglobal.info/IG.php?mid=2&news-id=44383&nid=a2007>

حادثه دوم ، حدود ۹ ماه بعد ، پس از ورود شاه به آمریکا اتفاق افتادند. در روز ۳۰ مهر ۱۳۵۸ (۲۲ اکتبر ۱۹۷۹) شاه به عنوان یک "بیمار" برای معالجه سرطان خون وارد نیویورک شد. این مسئله به خودی خود در آن زمان اعتراضی را بر نیانگیخت. ده روز بعد یعنی در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۵۸ (۱ نوامبر ۱۹۷۹) برژینسکی مشاور امنیتی کارتر به الجزایر پرواز کرد و در آن جا با بازرگان ، یزدی و چمران ملاقات نمود. ۳ روز بعد ، عده ای از رقبای سیاسی بازرگان و از جمله محمد موسوی خمینی ها از این دو واقعه استفاده کرده و با تأیید خمینی و دیگر دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی در جهت خاموش کردن مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی مردم ایران ، در روز ۱۲ آبان ۱۳۵۸ (برابر با ۴ نوامبر ۱۹۷۹) طرح اشغال سفارت آمریکا را به اجرا گذاشتند که منجر به گروگان گیری کارمندان سفارت برای مدت ۴۴۴ روز شد. بعد ها هم بسته به میل سیاسی شان اسناد و مدارکی از داخل سفارت آمریکا علیه رقبای سیاسی خود رو کردند. در همان روز های اول تسخیر سفارت هم بازرگان و اعضای کابینه اش به عنوان "اعتراض" از حکومت استعفا نمودند. حدود ۶ ماه بعد ، جیمی کارتر در جهت رهنائی گروگان ها در ۵ دیربهشت ۱۳۵۹ (۲۵ آوریل ۱۹۸۰) با فرستادن نیروهای کماندو آمریکائی به بیابان های طیس ، اقدام به یک پورش غافل گیر کننده شبانه کرد که به ادعای گزارشات رسمی به دلیل وقوع طوفان شن ، برخوردی بین هلیکوپتر های آمریکائی با هواپیما های نظامی خودشان رخ داد که منجر به سوختن هشت تن از سربازان آمریکائی و ناتمام گذاشته شدن ماموریت رهنائی گروگان ها شد.

حالا از آن وقایع نزدیک به ۲۸ سال میگذرد. در طی این مدت رژیم جمهوری اسلامی در خدمت به حفظ منافع اربابان امپریالیستیش از فرانسه ، آلمان ، ایتالیا ، انگلستان ، آمریکا و ژاپن گرفته تا روسیه و چین از هیچ خوش خدمتی ای کوتاهی نکرده است. به طور کلی جمهوری اسلامی در خدمت به امپریالیست ها از بدو پیدایش تا کنون با اعطای قرارداد های استخراج نفت و گاز و سایر منابع زیرزمینی کشور به آن ها ، با اجرای تاکیدات "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" در جهت خصوصی سازی

(۴ اکتبر ۱۹۷۸ تا ۱ فوریه ۱۹۷۹) در دهکده ای به نام "نوفل لوشاتو" در جنوب پاریس اقامت گزید. در مدت این چهار ماه ، امپریالیست ها توانستند به کمک بنگاه های خبر پراکنی "بی بی سی" ، "لوموند" ، "فیگارو" ، "اشپیکل" ، "ا بی سی" ، "سی بی اس" و "ان بی سی" از خمینی یک "امام" بسازند و او را به رهبری جنبش برسانند تا ورود او به ایران بعد از ۱۴ سال تبعید به یک "حادثه تاریخی" مبدل شود! دو هفته پس از خروج شاه از ایران ، بعد از آن که امپریالیست ها سران ارتش را به "بیعت" با خمینی متقاعد ساخته بودند با نشان دادن چراغ سبز ، خمینی در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ (۱ فوریه ۱۹۷۹) با هواپیمای اختصاصی شرکت "ایرفرانس" به ایران وارد و به مدرسه علوی رفت. چهار روز بعد هم یعنی در روز ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ (۵ فوریه ۱۹۷۹) وی مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر دولت موقت "انقلاب" تعیین نمود. بازرگان هم در راستای خواباندن شور انقلابی توده ها ، وقتی مردم فریاد میزدند "بعد از شاه ، نوبت آمریکاست!" اعلام داشت که "انقلاب" تمام شده! و از بازاریان "شریف" تقاضا نمود که هر چه زودتر کرکره های مغازه های خود را بالا کشیده و بساط اقتصاد (سرمایه داری) جامعه را به راه بیندازند!

تا اینجا همه چیز بر طبق برنامه های از پیش ریخته شده امپریالیست ها و دارو دسته خمینی پیش رفته بود. اما چند حادثه خارج از "سناریوی از پیش نوشته شده" به وقوع پیوستند. اول این که به ابتکار توده ها در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ (۱۰ فوریه ۱۹۷۹) پادگان ها و شهرنایی ها مورد هجوم مردم قرار گرفتند و علیرغم گلابه خمینی از مردم که "من دستور جهاد نداده ام!" ، آن ها خود را مسلح کردند. اما چون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ، تنها ارگانی که میتوانست با رهبری انقلابی خود و با بسط مبارزه ضد امپریالیستی به قطع سلطه امپریالیسم در ایران نایل آید ، با نفوذ فرصت طلبان خائن در رهبری آن به کج راه رفته بود ، این فرصت بی نظیر تاریخی از بین رفت و دولت بازرگان موفق شد که توده های مسلح مردم را خلع سلاح کرده و قیام شکوهمند بهمن را به شکست برساند.

نگاهی به برخی اخبار کردستان

● به دنبال تصمیم دولت کردستان عراق (هریم) مبنی بر تعطیل کارخانه سیمان سر چنار حدود ۴۰۰ نفر از کارگران این کارخانه دست به تظاهرات زده و اعلام کردند که دولت به جای بستن این کارخانه و بیکار کردن کارگران بهتر است این کارخانه را در اختیار کارخانه سیمان "تا سلوجه" قرار دهد . کارگران در مقابل این ادعای مقامات حکومتی که معادن نزدیک کارخانه دیگر قادر به تأمین مواد اولیه مورد نیاز کارخانه نیستند اعلام کردند پس چرا سرمایه داران محلی با حمایت دولت تاکنون چندین کارخانه جدید در این منطقه تأسیس کرده اند و چرا در شرایطی که روزانه هزاران تن سیمان از ایران چه بطور رسمی و از طریق گمرک پنچون و چه از طریق قاچاق وارد کردستان می شود دولت هریم قصد تعطیل این کارخانه را دارد. کارگران اعلام کردند که تا خواسته هایشان بر آورده نشود از تظاهرات و تحصن دست بر نخواهند داشت.

● خبرنگار روزنامه سبیه گزارش داد که به دنبال بمباران منطقه قنبدیل بوسیله ارتش ایران و تشدید درگیری بین نیروهای "پژاک" با سپاه پاسداران، منابع وابسته به این گروه گزارش دادند که به نیروهای پژاک خسارت جانی و مالی وارد نشده است. بر اساس این گزارش به دلیل برخورد یکی از ماشین های سپاه با مین ۱۵ تن از پاسداران و جاشها (مزدوران محلی سپاه پاسداران ضد خلقی) کشته شدند.

● احمد دنیاز مستولین پ ک ک در مصاحبه ای با روزنامه سبیه ی اعلام کرد که برخلاف تبلیغات دولتهای ترکیه و ایران حملات اخیر این دو نیرو به پ ک ک فاقد ارزش نظامی بوده و بیش از پ ک ک به خود آنها خسارت رسانده است. هجمه دنیاز در این مصاحبه گفت که این دو دولت برای نابودی مبارزات مردم کرنا آمده بودند اما به یک دهم اهداف خود نیز نرسیدند. نامبرده با توجه به تصمیم دولت کردستان مبنی بر استقرار چند گردان از نیرو های نظامی خود در منطقه مرز مشترک اش با ترکیه و ایران این تصمیم را محکوم کرده و گفت که مردم نباید اجازه دهند که مبارزات کرد ها توسط خود آنها خفه شود. وی تأکید کرد که ما در هر صورت حاضر نیستیم لوله اسلحه هایمان را بسوی برادران خود بگیریم چرا که از برادر کشیهای دهه ۹۰ درس گرفته و دیگر فریب نخواهیم خورد.

تظاهرات بر علیه کنترل و دخالت های

ضد مردمی دولت استرالیا در مناطق بومی

در روز ۲۱ ژوئن در سیدنی و شهرهای دیگر استرالیا تظاهراتی بر علیه دخالت دولت فدرال استرالیا در مناطق اهالی بومی انجام گرفت. حرکت تظاهرات کنندگان از منطقه ردفرن که یک منطقه فقیر نشین اهالی بومی است شروع شده و تظاهر کنندگان به طرف مرکز شهر حرکت کردند. در این تظاهرات حدود ۴۰۰ نفر شرکت داشتند. این حرکت اعتراضی بعد از سخنرانیهای برخی از رهبران اهالی بومی و اتحادیه های کارگری و نمایندگان نیروهای مترقی که همگی بر علیه کنترل ها و دخالت های مستبدانه دولتی در زندگی بومیان زحمتکش موضع گرفتند، پایان یافت. افزایش دخالت های دولتی از حدود یک سال پیش در زمان دولت لیبرال- نشنال به بهانه حمایت از کودکان بومی انجام گرفت. با تغییر دولت مرکزی ، دولت حزب کارگر نیز این سیاست را ادامه میدهد. این سیاست از طرف رهبران مناطق بومی و نیروهای مترقی محکوم شده و قصد دولت مرکزی از اعمال این سیاست، کنترل مناطق بومی ست که بنا به گفته نشریه خبری دولت کارگری ۶۰ در صد معادن استرالیا در آنجا قرار گرفته است.



صحنه ای از شورش گرسنگان در ساحل عاج!

اجلاس سه روزه سازمان خواربار جهانی در رم

و هراس سرمایه داران

از گسترش شورشهای کارگری در جهان!

"IFPRI" (که یکی از بزرگترین تأسیسات علمی و تحقیقی صنایع کشاورزی جهان و یکی از مراکز رسمی تدوین مقررات و ضوابط بین الملل در این صنایع می باشد) نتایج بررسی های خود را در رابطه با دلایل افزایش قیمت مواد غذایی منتشر کرد و اعلام کرد که ۳۰ درصد از افزایش اخیر قیمت مواد غذایی در نتیجه تولید سوختهای زیستی بوده است.

طبق آمار رسمی سازمان ملل، در سال جاری در اثر بحران افزایش قیمت مواد غذایی، حدود یک سوم جمعیت جهان (در ۲۰ کشور آفریقایی، ۹ کشور آسیایی، ۶ کشور آمریکای لاتین و ۲ کشور اروپای شرقی) در معرض خطر سوء تغذیه قرار گرفتند. در سال گذشته نیز بیش از ۱۰۰ میلیون نفر از مردم دنیا که قادر به خرید غذای روزانه اشان نبودند مجبور به مراجعه به بانکهای غذا شدند که بیش از ۲۸ میلیون نفر از آنان را شهروندان کشور ثروتمند آمریکا تشکیل می دهند. این آمار گرچه تمام واقعیت را بیان نمی کند اما به نوبه خود نشاندهنده گوشه ای از وسعت فقر و گرسنگی تحت سیطره نظام امپریالیستی است. یکی از دلایلی که سرمایه داران و دولت‌های مدافع آنها به عنوان عامل بروز بحران های کنونی عنوان کردند، افزایش بی رویه جمعیت جهان و کاهش تولید غذا است. اما چنین چیزی، طبق آمار رسمی خود این کشورها نیز نمی تواند واقعیت داشته باشد. طبق آمار رسمی کشورهای تولیدکننده، مواد غذایی تولید شده در جهان همیشه بیش از نیاز جمعیت دنیا بوده است. مقدار لازم غذای مصرفی روزانه برای حفظ سلامتی شخص بطور متوسط ۲۱۰۰ کالری است. اما تولید مواد غذایی روزانه

نتیجه ای جز افزایش و جهانی کردن هر چه بیشتر فقر و گرسنگی ندارد.

مسایلی مانند تاثیر گرمایش آب و هوای زمین، تولید سوخت های زیستی و محو تدریجی صنایع کشاورزی در کشورهای توسعه یافته در اثر سیاستهای کشورهای صادرکننده، از جمله مباحث دیگری بود که در این اجلاس مطرح شد؛ طبق معمول بدون اینکه راه حلی اساسی برای رفع آنان ارائه شود. به عنوان مثال وزیر کشاورزی اکوادور توضیح داد که چگونه دولت این کشور پس از چندین دهه وارد کردن گندم و سویا و ذرت بسیار ارزان از کشورهای پیشرفته و متوقف کردن تولیدات داخلی این اقلام، اکنون به دلیل دو برابر شدن قیمت این کالاها نه تنها قادر به وارد کردن آنها نیست بلکه دیگر نمی تواند آنها را در داخل این کشور نیز تولید کند.

دبیر کل سازمان ملل نیز زبانه به انتقاد از سیاستهای آمریکا پرداخت و به سویسدهای ۱۲ میلیارد دلاری دولت آمریکا روی سوختهای زیستی اشاره کرد که منجر به خارج کردن ۱۰۰ میلیون تن ذرت از بازار مواد غذایی و اختصاص آن به تولید سوختهای زیستی شد. اما معاون وزیر کشاورزی آمریکا در سخنرانی خود خطاب به اجلاس به کتمان نقش سیاستهای دولت و سرمایه داران آمریکایی در ایجاد بحران کنونی پرداخت و ادعا کرد که نقش تولید سوختهای زیستی در افزایش قیمتها فقط ۲ درصد بوده است. درحالیکه این ادعای او حتی با آمار و گزارشات رسمی موسسات وابسته به دولت آمریکا نیز تناقض دارد. اخیراً موسسه آمریکایی

حراست از منافع قدرتهای جهانی در سخنان خود به امپریالیستها و نوکرانشان هشدار داد که "کمبود و گرانی مواد غذایی (که به بالاترین سطح خود در سی سال اخیر رسیده) به سادگی می تواند بحران های شدید اقتصادی و اجتماعی و حتی بی ثباتی سیاسی را بخصوص در کشورهای کم درآمد جهان به دنبال داشته باشد..."

از آنجا که ریشه اصلی بحرانهای موجود در تضاد بنیادین بین منافع سودجویانه نظام سرمایه داری با نیازها و منافع طبقه کارگر و اکثریت محرومان جامعه نهفته است، ارگان های وابسته به سرمایه داری نمی توانند (و نمی خواهند) بطور ریشه ای به این بحرانها بپردازند. به همین دلیل، اجلاس (FAO) نیز نتوانست هیچگونه راه حل واقعی برای رفع بحران و گرسنگی ذلت باری که رو به گسترش است ارائه دهد. و تنها چاره جویی هایی سطحی مانند "افزایش کنترل" دولتها بر میزان صادرات و یا "کاهش تعرفه های گمرکی" را به دولتهای سرمایه داری پیشنهاد کرد. با اینکه در این اجلاس به برخی از واقعیتها در رابطه با نقش سرمایه داران بزرگ در ایجاد بحران کنونی نیز اشاره شد، اما در مصوبات این اجلاس نه تنها هیچ نشانه ای از تلاش برای محدود کردن کنترل بی حد و حصر کارتل‌های عظیم امپریالیستی بر بازار کشاورزی جهان وجود نداشت، بلکه در آن بر تجدید تعهد سرمایه داران و دولتهایشان نسبت به مصوبات نشست "دوچه" تأکید شده که به معنای هر چه بیشتر آزاد کردن بازار تجارت مواد غذایی که نتیجه عملی اش افزایش کنترل شرکت‌های عظیم تجاری-کشاورزی بر این صنایع می باشد. امری که

اجلاس سه روزه سازمان خواربار جهانی در روزهای ۲ تا ۵ ژوئن ۲۰۰۸ با حضور مقامات عالیرتبه دولتی و نمایندگان شرکتهای بزرگ صنایع مواد غذایی ۴۰ کشور عضو سازمان ملل در رم برگزار شد. سازمان خواربار جهانی (FAO) هدف از این اجلاس را بررسی "بحران" تورم بهای مواد غذایی و "یافتن راه حلهایی" برای رفع آن اعلام کرد.

تبلیغات فراوان و حضور بی سابقه نمایندگان شرکت کننده از سوی دولتها و کمپانی های امپریالیستی، یکی از نکات قابل توجه این اجلاس بود. اما برخلاف ادعاهای شرکت کنندگان و تبلیغات جاری دلیل این مسئله، تمایل آنان برای "نجات" محرومان جهان از گرسنگی نبود؛ چرا که اصولاً نظام سرمایه داری خود عامل اساسی فقر و گرسنگی در جهان است. دلیل واقعی این تجمع وحشت سرمایه داران و دولتهایشان از رشد ناآرامی های سیاسی- اجتماعی کنونی و به خطر افتادن امنیت سرمایه در جهان در اثر گسترش شورش گرسنگان می باشد. انعکاس این واقعیت را می توان در سخنان افتتاحیه "دیوف" مدیر اجلاس FAO مشاهده کرد. او در سخنرانی خود وحشت سرمایه داران را از نتایج انقلابی شورشهای مردم در اعتراض به افزایش قیمتها به زبان آورد و گفت که "افزایش قیمت مواد غذایی همه کشورهای دنیا را تحت تأثیر قرار داده است... ما نه تنها شاهد شورش ها و مرگ تظاهرکنندگان، بلکه شاهد سقوط یک دولت نیز بوده ایم." (منظور او سقوط دولت هائیتی بود) (۱)

"بان کی مون" دبیرکل سازمان ملل نیز بر طبق وظیفه خود در

در اینجا باید به یک جنبه دیگر از بحرانهای اخیر، یعنی رقابت میان سرمایه داران کشورهای مختلف برای بهره برداری از شرایط موجود و گرانی و کمبود مواد غذایی، اشاره کرد.

وقایع متعددی نشان می دهند که تضاد و درگیری های سیاسی و همچنین رقابت های سودجویانه سرمایه داران غارتگر بین المللی برای بردن سهم بیشتر از دسترنج کارگران و توده های تحت ستم در کشورهای مختلف جهان رو به گسترش است و همین واقعیت به تنش و التهاب در بازارهای جهانی و بالتیجه گرانی هر چه بیشتر دامن می زند. به عنوان مثال دولت های چین و عربستان سعودی و لیبی برای خرید زمینهای کشاورزی از برخی کشورهای آفریقا و امریکای جنوبی و اروپای شرقی، شدیداً در رقابت هستند و این امر نگرانی سایر دولت ها را دامن زده است. و با به عنوان مثال می توان به پیشنهاد نخست وزیر تایلند در اوایل ماه مه ۲۰۰۸ اشاره کرد. او پیشنهاد کرد که تایلند، برمه، ویتنام، لائوس و کامبوج برای کنترل بازارهای بین المللی برنج (با الهام از نقش اوپک در بازار جهانی نفت) به ایجاد کارتل برنج دست بزنند. او در سخنان خود به تفاوت میزان کنترل سرمایه گزاران کشورهای مختلف در بازارهای جهانی اشاره کرد که: "ما مرکز غذایی دنیا هستیم اما هیچ کنترلی روی قیمت ها نداریم. مجبوریم نفت را به قیمت گران خریداری کنیم اما قادر نیستیم که برنج را گرانتر بفروشیم. این وضعیت عادلانه نبوده و تعادل تجاری ما را مختل می کند." این پیشنهاد نخست وزیر تایلند با استقبال کشورهای امریکای لاتین روبرو شد، اما انتقادات شدید کشورهای خریدار موجب شد که این ایده پیگیری نشود.

یکی دیگر از جنبه های بحران فعلی، بوجود آمدن بازار سیاه محصولات کشاورزی در جهان است. به دلیل افزایش قیمت غلات در بازارهای صادرات توسط دولت ها، تولیدکنندگان عمده یعنی انحصارات امپریالیستی و دلان و کمپانی های دختر و نوه آنها به فروش محصولات خود در بازار سیاه اقدام می کنند. به عنوان مثال از آنجا که قیمت برنج در چین (نسبت به کشورهای دیگر) بسیار ارزان است، تولیدکنندگان این کشور برنج را به طور غیرقانونی از مرز ویتنام و قزاقستان و قرقیزستان خارج کرده و در بازار سیاه به فروش می رسانند. در حالیکه مردم

منجمله خرید کالاهایی مانند نفت و طلا و محصولات صنایع کشاورزی روی آورند. به این ترتیب معاملات احتکاری در کالاهای مستقبل افزایش یافت و سرمایه گذاران تریلیونها دلار از سرمایه های خود را از بازار سهام سرمایه های مالی و مسکن خارج کرده و در بازار مواد خام و محصولات کشاورزی به جریان انداختند. (۲) با افزایش سریع تورم، تلاش برای کسب سود هر چه بیشتر موجب اختلال کامل در زنجیره عرضه مواد غذایی (از میزان کشت در مزارع گرفته تا مقدار و قیمت مواد غذایی عرضه شده در بازار) شد. و رشد فعالیتهای سرمایه گذاری در بازار کالاهای پایه ای منجر به افزایش بی سابقه بهای نفت خام و طلا و محصولات کشاورزی و کاهش قدرت خرید مصرف کنندگان شد.

علاوه بر این در روند فوق، عوامل مختلف دیگری منجمله سیاستهای امپریالیستی کشورهای تولیدکننده، همراه با افزایش قیمت (ناشی از قانونمندی های حاکم بر بازار آزاد سیستم سرمایه داری) مواد غذایی را برای میلیاردها انسان زحمتکش غیرقابل دسترس کرده است. ادغام و وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد کشورهای تحت

افساط خانه های خود، به محدودیتهای اعتباری بانکهای تجاری منجر شد. سهامداران نگران آن بودند که بانکهای تجاری در صد ایجاد محدودیت بر تسهیلات اعتباری برآیند که در نتیجه شرکتها را از دسترسی به نقدینگی مورد نیاز محروم کنند. همزمان، مصرف کنندگان نیز از امکانات مالی کمتری برای خرید کالا و خدمات برخوردار شدند. در نتیجه امریکا به سمت شرایط رکودی پیش رفت. تلاطم بازارهای مالی در نتیجه بحران بازار اعتبارات موجب شد که دولت امریکا به اصلاحاتی در زمینه مقررات نظارت بر بخشهای مالی (که بزرگترین اصلاحات از دهه ۱۹۳۰ محسوب می شوند) دست بزند. یکی از این اصلاحات افزایش اختیارات بانک مرکزی و توان نظارت آن بر کلیه انواع موسسات مالی منجمله شرکت های بیمه بود. افزایش بی اعتمادی سرمایه گذاران در کشورهای پیشرفته جهان نسبت به ادامه رونق اقتصاد جهان و شرایط بازارهای مالی (که در واکنش به بحران فعالیت موسسات اعطای وام درجه دو مسکن در امریکا بود) موجب کاهش شاخص های سهام در بورس های جهان شد. با توجه به قدرت بازارهای امریکا و وابستگی

در کشورهای در حال توسعه ۲۶۱۸ کالری و در کشورهای در حال توسعه ۳۳۴۸ کالری برای هر فرد بوده است. اما از آنجا که توده های تحت ستم دنیا یعنی اکثریت قریب به اتفاق آحاد جامعه بشری در چارچوب حاکمیت نظام سرمایه داری از اختلاف طبقاتی شدید رنج می برد، غذای تولید شده بطور مساوی میان مردم تقسیم نشده و بخش چشمگیری از جمعیت جهان (بنا به برخی امار حدود یک سوم) در گرسنگی و فقر مطلق به سر می برند.

افزایش قیمت سوخت و مواد غذایی و دیگر مایحتاج اولیه زندگی، سطح رفاه و سلامت جسمی و روحی و کلا حیات و هستی طبقه کارگر جهانی را (که در سالهای اخیر با افزایش بیکاری و کاهش دستمزدها و بحران مسکن نیز روبرو بوده اند) بیش از پیش در معرض فشارهای گوناگون اقتصادی و سیاسی قرار داده و طبیعتاً منجر به رشد چشمگیر اعتراضات قهرآمیز آنان در سراسر جهان شده است. موج مقاومت ها و پاسخ مبارزاتی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان تحت ستم جهان به بحرانهای موجود نشان دهنده ابعاد جنبش و خواسته های طبقه کارگر و خصلت قهرآمیز مبارزات آنان بوده است. دولت های سرمایه داری نیز برای خاموش کردن شورشها و ناآرامی های سیاسی- اجتماعی به سرکوب وحشیانه اعتراضات مردم پرداختند. به عنوان مثال می توان به تظاهرات مردم گرسنه در هائیتی و یورش آنان به سمت کاخ ریاست جمهوری این کشور اشاره کرد که با سرکوب پلیس روبرو شده و به کشته شدن بیش از ۵ نفر منجر شد، و یا تظاهرات مردم مکزیک به خاطر افزایش ۶۰ درصدی قیمت "تورتیلا" (نان ذرت که یکی از اصلی ترین مواد غذایی مردم این کشور است) که به زخمی شدن چندین تظاهرکننده توسط پلیس انجامید. یورش پلیس به تظاهرات کارگران ایتالیا به خاطر افزایش قیمت ماکارونی، تظاهرات گسترده مردم فقیر چین به خاطر کمبود روغن خوراکی که به دستگیر شدن صدها نفر از آنان انجامید؛ و یا می توان تظاهرات و اعتراضات دانشجویان و کارگران و دیگر زحمتکشان تحت ستم در شهرهای مختلف کشور ما را مثال زد که در همه موارد به یورش خشونت آمیز پاسداران و اوباشان رژیم و مجروح و دستگیر شدن تعداد زیادی از جوانان و کارگران منجر شد. (۲)

بحران افزایش قیمت مواد غذایی در سالهای اخیر با کاهش رشد اقتصاد امریکا شروع به ظهور کرد. افزایش نرخ بهره بانکی در امریکا و کاهش قیمت مسکن همراه با ناتوانی دارندگان وام ها در پرداخت

از آنجا که ریشه اصلی بحرانهای موجود در تضاد بنیادین بین منافع سودجویانه نظام سرمایه داری با نیازها و منافع طبقه کارگر و اکثریت محرومان جامعه نهفته است، ارگان های وابسته به سرمایه داری نمی توانند (و نمی خواهند) بطور ریشه ای به این بحرانها بپردازند. به همین دلیل، اجلاس (FAO) نیز نتوانست هیچگونه راه حل واقعی برای رفع بحران و گرسنگی ذلت باری که رو به گسترش است ارائه دهد. و تنها چاره جوی هایی سطحی مانند "افزایش کنترل" دولت ها بر میزان صادرات و یا "کاهش تعرفه های گمرکی" را به دولت های سرمایه داری پیشنهاد کرد. با اینکه در این اجلاس به برخی از واقعیتهای در رابطه با نقش سرمایه داران بزرگ در ایجاد بحران کنونی نیز اشاره شد، اما در مصوبات این اجلاس نه تنها هیچ نشانه ای از تلاش برای محدود کردن کنترل بی حد و حصر کارتل های عظیم امپریالیستی بر بازار کشاورزی جهان وجود نداشت، بلکه در آن بر تجدید تعهد سرمایه داران و دولتهایشان نسبت به مصوبات نشست "دوحه" تأکید شده که به معنای هر چه بیشتر آزاد کردن بازار تجارت مواد غذایی که نتیجه عملی اش افزایش کنترل شرکت های عظیم تجاری-کشاورزی بر این صنایع می باشد.

سلطه به بازار جهانی و سیاست های "بانک جهانی" و "صندوق جهانی پول" منجر به افزایش روند تنگی محصولی شدن کشورهای وابسته به امپریالیسم شده است. علاوه بر آن، با از میان برداشتن تعرفه های تجاری، راه برای هجوم هر چه بیشتر کالاهای کشاورزی (سویسید شده و ارزان قیمت) کشورهای پیشرفته به بازار کشورهای تحت سلطه باز شدند. همه این عوامل مختلف به شکلی در ایجاد و گسترش بحران افزایش قیمت مواد غذایی و جهانی شدن فقر نقش داشته اند که در فرصت دیگری باید به بررسی کامل آنان پرداخت.

اقتصاد جهانی به آن، سهامداران کشورهای مختلف از این بیمناک شدند که کاهش رشد اقتصاد امریکا موجب رکود اقتصادی در جهان شود. از آنجا که رکود جهانی بر سوددهی شرکت های مختلف تأثیر گذاشته و باعث کاهش بهای سهام آنان می شود، سهامداران به هراس افتاده و به فروش سهام خود روی آوردند که این امر نیز موجب سقوط بیشتر بهای سهام در بورسهای عمده جهان شد. نگرانی در مورد آینده اقتصاد جهان و شرایط نامساعد بازارهای مالی باعث شد که سرمایه گذاران برای حفظ ارزش دارایی خود به سرمایه گذاری در زمینه های امن تر

بیست و ششمین سالگرد

جنگ جزایر "فالکلندز"

(جزایر مالویناز)

در سال ۱۹۸۲ در جزایر فالکلند جنگی در بین ارتش انگلیس و آرژانتین در گرفت که به "جنگ فالکلندز" مشهور شد. این جنگ بعد از ۷۴ روز و با کشته شدن ۲۵۵ سرباز انگلیسی و ۶۴۹ سرباز آرژانتینی و ۳ تن از افراد محلی با پیروزی امپریالیسم انگلستان و تسلیم آرژانتین در ۱۴ ژوئن ۱۹۸۲ خاتمه یافت. پایان یافت. بهانه شروع این جنگ این بود که گروهی از تاجران آرژانتینی فلزات اوراق در ۱۹ ماه مارس ۱۹۸۲ در جزیره جورجیای جنوبی (یکی از جزایر فالکلندز) لنگر انداختند. و دولت آرژانتین با پیشبینی اینکه دولت انگلستان با استفاده از این واقعه به فالکلندز حمله خواهد کرد، با پیشدستی، نیروهای دریایی خود را به فالکلندز فرستاد و این جزایر را اشغال کرد.

مارگارت تاچر، نخست وزیر وقت انگلستان نیز بلافاصله عکس العمل نشان داد و در ۷ اپریل جزایر فالکلندز به محاصره نیروی دریایی انگلیس درآمدند. اکنون ۲۶ سال پس از وقوع این جنگ، کشمکش بین دولتهای انگلیس و آرژانتین همچنان بر سر مالکیت این جزایر ادامه دارد و فالکلند یکی از مناطقی است که به دلیل منافع امپریالیستها در آن همواره در معرض درگیر شدن در جنگی تازه به سر می برد. در ادعاهای تبلیغاتی دولت انگلستان و آرژانتین هر کدام خود را صاحب اصلی جزایر فالکلندز دانسته و اشغال آن را تلاش برای "بازپس گرفتن

جهانگردی نقش مهمی در اقتصاد انگلستان دارند. به عنوان مثال سالانه بیش از ۳۰ هزار توریست از این جزایر دیدن کرده و همچنین درآمد دولت انگلستان از فروش جواز ماهیگیری به کشورهای مختلف به تنهایی بیش از ۴۰ میلیون پوند در سال می باشد.

تاریخ جزایر فالکلندز آکنده از جنگهای متعدد است که همیشه این جزایر را تحت سلطه متناوب کشورهای امپریالیستی مختلف قرار داده است. در سال ۱۷۶۴ اولین منطقه مسکونی در جزایر فالکلندز توسط فرانسویان در "پورت لوئیز" کنونی (در فالکلند شرقی) ایجاد شد. اولین شهرک مسکونی انگلیسی ها نیز در سال ۱۷۶۶ در "پورت اگمونت" کنونی ایجاد شد. ارتش اسپانیا در ۱۷۶۷ منطقه فرانسوی این جزایر و در ۱۷۷۰ نیز منطقه انگلیسی آن را تسخیر کرد. اما معاهده صلحی میان دو کشور انگلیس و اسپانیا امضاء شد و انگلستان به "پورت اگمونت" بازگشت. در سال ۱۷۷۴ در اثر بحرانهای اقتصادی ناشی از جنگ داخلی امریکا، دولت انگلستان بسیاری از مستعمرات خود را تخلیه کرد و از ۱۷۷۶ تا ۱۸۱۱ جزایر فالکلندز دوباره تحت تسلط اسپانیا قرار گرفت. در سال ۱۸۱۶ دولت آرژانتین پس از کسب استقلال خود از اسپانیا، جزایر فالکلندز را اشغال کرد.

در ۱۸۳۱ فرماندار آرژانتینی جرایر "فالکلندز" در اثر اختلافات موجود بر سر مرزها و مقررات ماهیگیری در منطقه، کشتی های ماهیگیری امریکا را توقیف کرد. با اوج گرفتن درگیری میان این دو کشور، نیروی دریایی امریکا به این جزایر حمله کرده و شهرهای آن را نابود کرد. گفته می شود که پس از حمله امریکا، تنها ساکنین باقیمانده در این جزایر زندانیان و دزدهای دریایی بودند که در سال ۱۸۳۲ نیز فرماندار جدیدی که دولت آرژانتین به آنجا فرستاده بود را نیز به قتل رساندند. در ژانویه ۱۸۳۳ نیروهای انگلستان به فالکلندز بازگشتند. آنها به ساکنین آرژانتینی اجازه ماندن در جزایر را دادند،

اما فرماندار جدیدی برای آنها تعیین کرده و بعدها نیز پایگاه نظامی ای در "استنلی" ایجاد کردند و در نتیجه جزایر فالکلندز به منطقه ای استراتژیک برای امپراطوری انگلیس تبدیل کردند.

در طی جنگ جهانی اول، در دسامبر ۱۹۱۴ نبردی در جزایر فالکلندز صورت گرفت که به پیروزی انگلستان بر آلمان منتهی شد. در طول جنگ جهانی دوم نیز "استنلی" به پایگاهی برای نیروی دریایی انگلستان تبدیل شد و نقش مهمی در نبردها (به عنوان مثال نبرد "ریور پلیت") داشت. در نیمه دوم قرن بیستم، دولت آرژانتین تشکیل سازمان ملل را فرصت مناسبی برای مطرح کردن ادعای مالکیت خود بر جزایر "فالکلندز" دانست و با امضای منشور سازمان ملل در سال ۱۹۴۵ این ادعا را مجدداً اعلام کرد. دولت انگلستان نیز در پاسخ، به مثلاً "دمکراسی" متوسل شده و اعلام کرد که خروج نیروهای این کشور باید طی یک فرآیندوم و با رأی ساکنین فالکلندز (که اکثر جمعیت دوهزار نفری اش انگلیسی الاصل هستند) تعیین شود. این تنشها در مورد حق مالکیت بر سر این جزایر در طول سالیان دراز کمابیش همچنان باقی ماندند.

پیش از شروع جنگ ۱۹۸۲، کشور آرژانتین را بحران های اقتصادی عمیق و شورشهای اجتماعی گسترده ای علیه دیکتاتوری نظامی ژنرال "لئوپولد گالتیاری" (که در ۱۹۷۶ به قدرت رسید) در بر گرفته بود. در چنین بستری در واقع یکی از اهداف دولت آرژانتین از درگیر شدن در جنگ "فالکلندز" استفاده از آن در سرکوب توده های تحت ستم این کشور بود. دیکتاتوری نظامی ای که از سال ۱۹۷۶ بر آرژانتین حکومت میکرد با دامن زدن به ناسیونالیسم و راه انداختن جنگ در فالکلندز می خواست که جنبشهای توده ای در آن کشور را سرکوب کند. آرژانتین امیدوار بود که در این جنگ از حمایت دولت امریکا برخوردار شود. زیرا که

در فرمانبرداری از امریکا در طول سالها به کشتار وسیع کارگران و دانشجویان چپ در آرژانتین پرداخته و همچنین در آموزش نیروهای شبه نظامی دست راستی آرژانتین با سی-آی-۱ همکاری کرده بود. دولت آرژانتین در مقابل این خدماتش به امریکا انتظار داشت که از جانب آن کشور مورد حمایت قرار بگیرد. اما دولت امریکا با اینکه در ظاهر بی طرف بود، نه به آرژانتین، بلکه به انگلستان کمکهای سیاسی و اطلاعاتی کرد. ریگان و تاجر به عنوان سردمداران دو قدرت بزرگ امپریالیستی از نظر سیاستهای ضد-فرم و یورش به آزادیهای دموکراتیک و حق و حقوق کارگران و دیگر زحمتکشان، همسان بودند. و امریکا باید اتحاد امپریالیستها را به نمایش می گذاشت و نشان میداد که امپریالیستها منافع مشترک و اتحاد میان خویش را حتی در مقابل نوکران جنایتکار خود مثل دولت آرژانتین نیز حفظ می کنند. از سوی دیگر یکی از مهمترین دلایل تاجر برای شروع این جنگ این بود که در آن سالها (بخصوص در ۱۹۸۲) دولت تاجر عمیقاً در بحران قرار داشت. و به عنوان مثال طبق آمار دولتی میزان بی کاری به ۳٫۶ میلیون رسیده بود و اعتصابات گسترده ای بخشهای

مختلف صنایع و خدمات در انگلستان را در بر گرفته بود. اکثر جمعیت انگلستان با جنگ مخالف بودند و به اشکال مختلف تنفر خود از وحشیگری های ارتش انگلیس را نشان می دادند. به عنوان مثال یکی از حوادث نفرت انگیز این جنگ این بود که یکی از کشتی های آرژانتین که در فاصله ای بسیار دور از جزایر "فالکلندز" از اقیانوس عبور میکرد، مورد حمله موشکی زیردریایی هسته ای انگلیس قرار گرفت و غرق شد و ۳۲۳ نفر از سرنشینان آن کشته شدند. روزنامه دست راستی "سان" این خبر را با تیتیر "خوب گیرافتادی" چاپ کرد. اما مردم انگلستان چنان خشم و نفرتی را از این واقعه، و همینطور علیه روزنامه "سان" نشان دادند که این روزنامه مجبور شد نسخه های فروش نرفته را سریعاً جمع آوری کرده و از بین ببرد. سرانجام جنگ فالکلند به نبرد تن به تن زمینی در جزایر کشیده شد. تفاوت چشمگیر میان ارتش حرفه ای انگلیس و سلاح پیشرفته آن، با سربازان جوان و تازه آموزش دیده آرژانتین و سلاح ابتدایی آنها موجب پیروزی سریع انگلیس و اسیر شدن بیش از هزار سرباز آرژانتینی شد. اما علیرغم پیروزی انگلیس،

تعداد کشته شدگان این کشور در آن جنگ بیش از مجموع کشته شدگان آن در عراق و افغانستان بود. از آنجا که جنگ فالکلندز یک جنگ تن به تن زمینی بود، موجب بروز بیماری های روانی و خودکشی در بازماندگان آن شد. تعداد سربازانی که پس از جنگ خودکشی کردند خیلی بیشتر از آتهایی بود که در آن کشته شدند. (۲۶۴ سرباز انگلیسی و ۴۵۴ سرباز آرژانتینی شرکت کننده در آن جنگ خودکشی کردند.)

جنگ فالکلندز موجب احیای دولت تاجر و باز شدن هر چه بیشتر دست آن در گسترش یورش به حقوق و آزادیهای طبقه کارگر انگلستان شد. بلافاصله پس از جنگ، خصوصی سازی ها شدت یافتند، اعتصاب یک ساله کارگران معادن انگلستان سرکوب شد، خدمات اجتماعی و حقوق و مزایای کارگران و پرستاران و کارمندان جزء دولت کاهش یافتند. و در واقع اینها معیارهایی بودند که دولت انگلستان پیروزی خود در جنگ جنایتکارانه فالکلندز را با آنها می سنجد.

سازمان ملل با صدور قطعنامه ۵۰۲ خواهان خروج آرژانتین از فالکلندز و برقراری راه حلی دیپلماتیک میان طرفین شد. اما تنشها ادامه

مریم

زیرنویس:

(۱) جمعی از زیست شناسان جهان به دلیل وجود برخی حیوانات غیربومی و همچنین به دلیل کشف وسایل شکار و انواع دیگر آثار باقیمانده از قبایل بدوی در این جزایر از سالها پیش از کشف آنها توسط اروپائیان، غیرمسکونی بودن آنها را در آن زمان نفی می کنند.

شکنجه و تلاش برای..... از صفحه ۸

(که کینه ای عمیق از بازجو در زندانی ایجاد میکند) از نظر روانی موجب افزایش نیروی مقاومت زندانی شده و در نتیجه تلاش بازجو برای کسب اطلاعات صحیح را بی نتیجه میگذارد... کسب اطلاعات، مهمترین کلید جلوگیری از حملات تروریستی است... در مبارزه با نیروهای ارتجاعی مسلح که معتقدند که بیلبط یکطرفه بهشت در دستشان است، امریکا به همکاری جاسوسهای بالفعل در سراسر جهان نیاز دارد. از آنجا که استفاده امریکا از شکنجه به رشد دیدگاهی منفی علیه ما در افکار عمومی دنیا منجر شده، در نتیجه کمتر شهروند کشورهای خارجی با ما همکاری میکنند. به عنوان مثال اگر اطلاعاتی از یک توپنه تروریستی ای علیه امریکا داشته باشند، آن را به ما گزارش نخواهند داد. "بنابراین، دموکراتهای امریکایی مثلاً مخالف شکنجه، برایشان مطرح نیست که آیا شکنجه از نظر وجدان و اخلاق و یا قانون کار درستی است یا نه، بلکه بیشتر برایشان مهم است که آیا شکنجه تأثیری در سرعت و وسعت دستیابی به منافع طبقه حاکمه دارد یا نه. این نوع مخالفین شکنجه، معتقدند که در اثر افشای جنایات دولت امریکا در ابوغرب و کواتانامو، چهره آزادی خواهانه و برابری طلبانه این دولت از بین رفته و باید تلاش کند که مجدداً چنین شهرتی را برای خودش دست و پا کند تا بتواند هر چه مونترنر منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را دنبال کند. بنابراین، حزب دمکرات وجود شکنجه را تقصیر ندانم کاری جمهوریخواهان می اندازد. اما آمار مجلس امریکا نشان می دهد که سناتورهای و نمایندگان عضو حزب دمکرات نیز در طول ۷ سال گذشته به تبصره های قانونی که شرایط را از نظر سیاسی و حقوقی برای استفاده از شکنجه آماده کردند، رأی مثبت دادند و یا مخالفتی با تصویب آنها نکردند. زمینه های اقتصادی- سیاسی که حرکت سریع هیئت حاکمه امریکا و چرخش بخش های وسیعی از محافل سیاسی این کشور به سمت روشها و مقررات حکومتی خودکامه و شبه نظامی را موجب شده اند، کدامها هستند؟ مسلماً اشغال عراق تنها دلیل اشتیاق طبقه حاکم بر امریکا برای قانونی کردن شکنجه نیست. میتوان گفت که اشغال عراق و هیجان جنون آمیزی که دولت امریکا در رابطه با آن راه انداخته، میتواند کشش رژیم را به شکنجه (برای به اصطلاح مقابله با دشمنان امریکا) تحریک کرده باشد. اما عوامل دیگری نیز (بخصوص از سال ۲۰۰۱ تاکنون) در این زمینه تأثیرگذار بوده اند. بازار بورس امریکا تنزل شدید کرده و درآمد و سرمایه گذارهای امپریالیستها کاهش یافته بود. و آنچه که آنها را واقعاً به هراس افکنده، نه بن لادن، بلکه عدم ثبات سیاسی و تأثیر سقوط اقتصادی روی توده ها و رشد شورشیهای اجتماعی ناشی از آن است. این روند اقتصادی- اجتماعی بخشی از طبقه حاکمه امریکا را به استقبال شکنجه، و به بازتعریف کردن سالوسانه آن به عنوان عملی که "زمانی که برای حفظ آزادی و دموکراسی ضروری باشد، باید مورد استفاده قرار بگیرد" کشانده است. در عصر حاضر، جوامع سرمایه داری بیش از پیش در امتداد مرزهای طبقاتی به قطبهای متضاد تبدیل شده و شکاف طبقاتی در آنها شدیداً تشدید گردیده است. در نتیجه این وضعیت اقتصادی و برآمدهای فرهنگی و ایدئولوژیکی ناشی از آن، فشار ممتاز طبقه بورژوا به طور گسترده و روزافزونی از برآمد خشم طبقه کارگر (و توده های زحمتکش و حتی طبقه متوسط که با دره عمیقی از بورژوازی جدا شده اند) در وحشت است. در نتیجه طبقه سرمایه دار صاحب قدرت اقتصادی و سیاسی، همین مختصر حقوق و آزادی های دموکراتیک توده های مردم را نیز مابقی در مقابل انباشت هر چه بیشتر سرمایه و افزایش قدرت خود می داند و به آنها خصومت میورزد. خصومت امپریالیستها به حداقل حقوق دموکراتیک موجود در کشور امریکا، در تلاش طبقه حاکم بر این کشور برای قانونی کردن شکنجه نمود یافته است. این سرپیچی و تحقیر حقوق دموکراتیک توده ها، در رسانه های حامی امپریالیستها چهره ای کریه و بسیار زنده و وحشیانه پیدا کرده است. از این روست که شعار مدافعین قانونی کردن شکنجه، شعاری که در دوران جنگ ویتنام ابداع شد، یعنی "برای نجات دموکراسی باید در ابتدا آن را نابود کنیم." زینت بخش رسانه های بورژوازی امریکا شده است. این مسئله به روشنی خودکامگی و فساد و پوسیدگی طبقه حاکمه این کشور را نشان می دهد.

زیرنویسها:

- (۱) جانانان آلتز- نیوزویک ۵ نوامبر ۲۰۰۱
- (۲) کانال CNN
- (۳) "حی وینیک" تاریخ نویسنده مدافع بورژوازی - وال استریت جورنال، شماره ۲۳ اکتبر ۲۰۰۱
- (۴) ۱۴۱ کشور "پیمان نامه علیه شکنجه" را در سال ۱۹۸۴ امضاء کردند و همه آنها موظفند که در صورت تخلف از آن در مقابل این کمیته حضور یافته و پاسخگو باشند. در ماه مه ۲۰۰۰ نیز این کمیته دولت امریکا را منمهم به شکنجه و خشونت دولتی و زیر پا گذاشتن مصوبات ۱۹۹۴ سازمان ملل کرده بود.
- (۵) ذکر این نکته ضروری است که کمیته سازمان ملل علیه شکنجه هیچ نوع قدرت قانونی ندارد و قادر به تعیین مجازات برای مجرمین و متخلفین قوانین بین الملل نیست.

گرامی باد خاطره فراموش نشدنی چریک فدایی خلق، رفیق بهروز دهقانی در سی و هفتمین سالگرد جان باختنش در زیر شکنجه های دهشتناک مزدوران ساواک شاه؛ کمونیست قهرمانی که "شوریدگی و الایش" نسبت به کارگران و خلقهای تحت ستم و اعتقاد سترگش به آرمانهای آنها، در شکنجه گاه های رژیم، حتی دشمن را نیز به زانو در آورد و نام او را به عنوان یکی از سمبلهای درخشان مبارزاتی توده های تحت ستم برای همیشه در تاریخ میهن ما ثبت نمود!

کور اوغلو

به احترام بهروز دهقانی که در پیوند اندیشه و عمل صمیمی بود. (*)

مقاله زیر را رفیق بهروز دهقانی در برخورد به ترجمه ای از کتاب "کور اوغلو" در اوایل دهه ۷۰ نوشته است.
(کورزاد- داستانهای بهلوانی کور اوغلو، ترجمه غلامحسین صدری افشار به اهتمام داوود منصوری)



قطعات مطابق موضوع عوض می شود. گاهی حزین و سوزناک و بیشتر تند و حماسی است. **چه آهنگهای غنی و متنوعی هم دارند. افسوس که در اینجا کسی به فکرشان نیست. موسیقی دازها سرگرم اقباس و اختلاس آهنگهای هندی، عربی، امریکانی و غیره هستند. جمع آوری درست و استفاده بجا از آنها می تواند قدم بزرگی در راه اعتلای موسیقی ملی باشد.** با استفاده از همین مایه هاست که آهنگسازان آذربایجان شمالی، "اوزه بیر حاجی بیگ اوف"، "فکرت امبروف"، "جهانگیر جهانگروف" و دیگران شاهکارهایی نظیر اوپراهای لیلی و مجنون، کور اوغلو، اپرت مشهدی عباد و آرشین مال آلان، سمفونی شور، کردی افشار و سویت آذربایجانی را ساخته اند.

تا سال ۱۹۴۰ داستانها کور اوغلو در سینه عاشیق ها بود و به صورت پراکنده نیز در این یا آن کتاب آمده بود. در این سال ده بند(در اصل، قول)، از این داستانها برای اولین بار بوسیله "همت علی زاده" جمع آوری و در باکو چاپ شد. در سال ۱۹۶۵ چاپ پاکیزه ای از آن به خط تازه آذربایجان شامل ۱۷ بند با مقابله تمام نسخه های موجود و چاپی و خطی از داستانهای کور اوغلو چاپ و منتشر شد.

در باره کور اوغلو تا آنجائی که من اطلاع دارم مطلبی به زبان فارسی چاپ نشده، جز آنچه **صمد بهرنکی** در مجله خوشه ۱۶ مهر ۴۶ (شماره ۳۳) نوشت و فعلاً بهترین منبع در مورد اوست.

آقای غلامحسین صدری افشار برای ترجمه این داستانها، متن "همت علی زاده" (نه علی همت زاده) را اساس

خبر خیلی ناراحت می شوند و کور اوغلو را به باد انتقاد می گیرند که چرا باید خودکامگی بکنی. حتی چند نفر می خواهند چنلی بئل را بگذارند و بروند. اما "نگار خانم"، زن کور اوغلو که همه دوستش دارند، پا در میانی می کند و در عین حالی که از خودسری کور اوغلو انتقاد می کند به یاران می فهماند که راه به جای خود باقی است اگرهم رهروی به بیراهه افتاده. کور اوغلو حرفی ندارد بزند جز آنکه سه شبانه روز تشنه و گرسنه بیفتد و بخوابد... بعد مجلس جشنی برپا می شود و یاران با هم آشتی می کنند و کور اوغلو می رود و یک تنه با حیل و زور "قیرات" را دوباره به چنگ می آورد.

زنهای چنلی بئل تفاوتی با مردها ندارند و از حقوق برابری برخوردار می شوند و در بعضی جنگها دوش به دوش مردان می جنگند. آنکه بیشتر از همه می کوشد و در راه خوشبختی عمومی جانبازی می کند، مفاهمش والا تر است و از احترام زیادتری برخوردار می شود. خود کور اوغلو از این رو رهبر دیگران شده که هم چاره گر و اندیشمند خوبی است و هم شهادت و شجاعتش از دیگران بیشتر است و از این رو رهبر فکری و نظامی چنلی بئل است.

این داستانها را نوازنده - خواننده دوره گردی که "عاشیق" نام دارد با ساز خود همراه "بالابان" و "دف" در عروسی ها و جشن های روستائیان یا قهوه خانه های شهرها و روستا ها می خواند.

اغلب داستانهای فولکلوریک آذربایجان از قطعات متوالی نظم و نثر ترکیب یافته. گوینده داستان، "عاشیق"، پس از نقل قطعه منثور، قطعه منظوم را با ساز می زند و می خواند. آهنگ این

و همه خانها و پاشاهای دیگر بگیرد. او در کمره کوه بلندی (چنلی بئل - کمره مه آلود)، مسکن می کند و به زودی جوانان آگاه و ستم کشیده به دوش جمع می شوند و پایه مبارزه علنی با خانها و پاشاها را می گذارند، به طوری که در اندک مدتی نام کور اوغلو لرزه بر اندام ظالمان می اندازد. کور اوغلو و یارانش که "دلی" (دیوانه سر، دلاور) نام دارند، در همه سفرها و جنگها از یاری بی دریغ توده مردم برخوردارند و از این رو هیچ نیروئی به شکستن آنها قادر نیست.

"چنلی بئل" کعبه همه کسانی است که حقوقشان پایمال شده و از ترس جان، دار و ندار خود را تحویل خانها داده اند. در چنلی بئل همه حقوق مساوی دارند. غنیمت جنگی، باج و خراجی که از کاروانهای پاشاها و تاجران بزرگ گرفته می شود، به همه ساکنان آنجا تعلق دارد و از آن سهم بزرگی به درماندگان دور و بر داده می شود. در آن دیار هیچ کس حق ندارد خودسرانه و بدون مشورت با دیگران به کاری دست بزند. مثلاً روزی خانها که از دست یاران کور اوغلو به تنگ آمده اند و در جنگها کاری از پیش نبرده اند، حیل ای می اندیشند و مردی را که اسمش "کجل حمزه" است با وعده و وعید به چنلی بئل می فرستند که "قیرات"، اسب معروف کور اوغلو را بدزدد و بیاورد.

حمزه خود را به چنلی بئل می رساند، شروع می کند به نالیدن که از ظلم خانها گریخته و به کور اوغلو پناه آورده است. کور اوغلو فریب ظاهر پریشانش را می خورد و او را به مهتری اسبهایش می گمارد. یارانش، "دلی ها" و "خانم ها"، یکدل و یک زبان می گویند که اسبها را نباید به دست آدم غریبه سپرد. اما کور اوغلو با خودسری حرفشان را رد می کند، تا آخر سر روزی حمزه اسب را بر می دارد و فرار می کند. "دلی ها" از این

در میان داستان های حماسی فولکلوریک آذربایجان، "کور اوغلو" از همه انسانی تر است. در این داستانها از نیروهای فوق طبیعی، ازدها، دیو و پریان گوناگون اثری نیست. گره گشای کارها، هوش و زحمت آدمی است.

کور اوغلو مظهر مبارزه انسان است با همه نیروهای پلید جامعه که می کوشند مردمان دیگر را تا حد حیوان باربری پائین بکشند. قوول دئییه رلر، قوولون بوینون بورارلار (مرد را برده اش می خوانند، لاجرم گردنش را خم می کنند)

داستان های "کور اوغلو" از قیام های روستائی قرنهای دهم و یازدهم هجری در آذربایجان و نواحی مجاور آن مایه می گیرد. روستائیان آذربایجان که کمرشان زیر بار ظلم خانها و پاشاهای صفویه خم شده، به شورش و کشتار عمال خانها دست می زنند و کاروانهای تاجران وابسته به آنها را غارت می کنند.

"روشن" قهرمان داستانها (کور اوغلو سالهای بعد)، پسر "علی کشی" مهتر و ایلچی بان "حسن خان" است. روزی خان به بهانه ناچیزی امر می کند که چشمان ایلچی بان پیرش را در آورند.

"روشن" مصمم می شود که نه تنها انتقام پدرش بلکه انتقام همه درماندگان و ستم دیدگان را از حسن خان

کار قرار داده است. شاید بدین سبب که چاپ تازه کتاب در دسترس نبوده است و این عذر کاملاً موجهی است.

کتاب کوراوغلو از بهترین نمونه های نظم و نثر آذری است و از خصوصیاتش این است که در عین ساده و عوام فهم بودن پاکیزه و سلیس است. این نکته همچنین وجود قطعات شعری که جایجا در داستانها می آید، سبب دشواری ترجمه است.

مترجم متوجه دشواری کار خود بوده و نوشته است که ترجمه داستانها را چاپ کرده " نه برای این که به خوبی از عهده ترجمه آنها بر آمده... بلکه برای این که با این کار دیگران را به توجه بیشتر در باره آنها برانگیزد. مگر کسی همتی کند و کاری از پیش ببرد" (ص ۵).

کسانی که به تئوری ترجمه آشنائی دارند می دانند که اسامی خاص را جز در موارد بسیار نادر و استثنائی نباید ترجمه کرد. مترجم، "کوراوغلو" را که دیگر به اسم خاص بدیل شده و مفهوم "پسر مرد کور بودن" را از دست داده، به "کورزاد" ترجمه کرده است. این مثل آنست که مترجم را به جای "غلامحسین"، "مرد قشنگ کوچک" صدا بزنند! و دیگر این که "کورزاد" بیشتر مفهوم کسی را که از مادر کور متولد شده می رساند تا کسی را که بعداً چشمهای پدرش را در آورده اند. مثل مادر زاد- کورزاد. همینطور آوردن کلمه های "شرنگ" به جای "قیرات" و "شبدیز"، یاد آور اسب سلطانی مثل خسرو پرویز، به جای "دورآت" و "آهنگر زاد" به جای "دمیرچی اوغلو" درست نیست.

نثری که مترجم برای روایت داستانها انتخاب کرده متناسب با داستان فولکلوریک نیست. شنونده یا خوانند این قبیل داستانها مردم عادی شهر و روستا هستند و اغلب بیسواد یا کم سوادند. از این رو به کار گرفتن کلمه هائی که تنها در متن های قدیمی و ادبی می آیند و هرگز به گوش مردم

عادی کوچه و بازار نمی خورند در این مورد کار بجائی نیست: " من ستوریانی سالخورده ام و تو خود می دانی که اسب را نیک می شناسم، شایسته پیش کش امیر همانا اینانند... از گزاف گویی علی، خان سخت بر آشفت. فرمود تا دیدگانش را در آورند. (ص ۱۰) یا: " پسر، همه عمر را در خدمت حسن خان بسر بردم، در عوض چشمانم را بر کند. اینکه دیگر در اینجا درنگ نتوانم کرد. افسار اسبان را بر کش، دست مرا در دست گیر تا برویم." (ص ۱۱).

.....
.....

به همین سادگی و روانی که پدر و پسر امروزی با هم صحبت می کنند. درست است که داستانها مربوط به سیصد چهارصد سال پیش از این است، اما متنی که فعلاً در دست داریم بین سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۳۸ ضبط شده و لاجرم "عاشیق" هائی که این ها را تعریف کرده اند شعر و نثر ساده خلق را بکار می گیرند نه زبان سعدی و فردوسی و.... دیگران را.

متن کتابی که به خط تازه آذربایجان شمالی چاپ شده از این هم ساده تر است و در آن مثلها و تعبیرها و کنایه های خلق و "آتالار سوزو" (گفتار پدران، حکم و امثال) بیشتر آمده است.

نثر ترجمه ای که صمد بهرنگی از داستانهای کوراوغلو به نام "کوراوغلو و کچل حمزه" ترتیب داده، نمونه خوبی برای ترجمه این داستانها است.

کتاب "کورزاد" برای کسانی که در جستجوی آشنائی مقدماتی با کوراوغلو هستند البته مغتنم است. مترجم در ترجمه اشعار هجائی متن به اشعار عروضی فارسی زحمت زیادی متحمل شده است.

(*) و (): پیام فدایی: این متن در شکل حاضر، از چاپی که دانشجویان مبارز در دهه ۵۰ به احترام رفیق بهروز دهقانی منتشر کردند گرفته شده است. به نظر می رسد که در برخی نقاط این متن حملاتی جا افتاده و به جای آن نقطه چین گذاشته شده است.**

اجلاس سه روزه سازمان خواربار...

از صفحه ۱۳

مناطق جنوبی چین از کمبود برنج رنج می برند و بیش از ۶۰ درصد برنج مورد نیاز خود را از مناطق دیگر چین خریداری می کنند. در نظام سرمایه داری مبتنی بر مالکیت خصوصی، جایی که مواد غذایی به وسیله ای برای سود دهی به هر قیمت در دست سرمایه داران تبدیل شده، بروز فحطی و افزایش مرگ و میر فقرا در اثر گرسنگی پدیده ای طبیعی نبوده و اساساً نتیجه سودجویی ها و طمع سرمایه داران است. بحران کنونی افزایش قیمت مواد غذایی نیز نه تنها حاصل سیاستهای ضد خلقی سرمایه داری جهانی در سالهای اخیر است، بلکه انعکاس سیاستهای دراز مدت نظام امپریالیستی نیز می باشد. به عنوان مثال به جای مهیا کردن امکانات اصلاحات برنامه ریزی شده و دراز مدت در کیفیت فنی صنایع کشاورزی و زیرساخت ها، دولتهای امپریالیستی و صاحبان سرمایه های مالی تنها به سودآوری هر چه بیشتر سرمایه های خود فکر می کنند و به هر قیمتی حتی به قیمت تشدید فقر و گرسنگی وحشتناک صد ها میلیون تن از کارگران و زحمتکشان می کوشند تا نرخ سود خود را حفظ و آن را بالا ببرند. دقیقاً به دلیل چنین خصلتهای ضد خلقی ذاتی سیستم سرمایه داری است که نمایندگان آن در اجلاس روم قادر به (و خواهان) بررسی و رفع ریشه ای بحرانهای موجود نبوده و نیستند. اما نمایندگان وحشتزده دولتها و سرمایه های امپریالیستی در اجلاس فوق توانستند مشترکاً به یک نتیجه گیری مهم برسند. و آن واقعی بودن خطر گسترش شورش کارگران و زحمتکشان فقیر و گرسنه و تعمیق بحران های سیاسی در سراسر جهان و ضرورت مقابله جدی صاحبان قدرت با آنها بود. در نتیجه مهمترین تصمیمی که در این اجلاس گرفته شد ضرورت همکاری و چاره جویی سرمایه داران در مقابله با این خطر بزرگ بود، نه تلاش برای رفع گرسنگی ذلت باری که در سراسر جهان رو به گسترش است.

زیرنویس ها:

(۱) در ۱۲ آوریل ۲۰۰۸ دولت هائیتی پس از ۱۰ روز تظاهرات و اعتصابات مردم علیه دوبرابر شدن قیمت برنج و ۲۰ درصد افزایش قیمت دیگر مواد غذایی، سقوط کرد. تظاهرات ۱۰ روزه این کشور به درگیری های خونین و اشغال کشور توسط نیروهای نظامی سازمان ملل و کشته شدن ۵ نفر و زخمی شدن تعدادی از نیروهای سازمان ملل انجامید.

(۲): برای نشان دادن ابعاد اعتراضات کارگران جهان می توان به برخی از تظاهرات و اعتراضات آنان بر علیه رشد قیمت مواد غذایی و در نتیجه تشدید فقر و گرسنگی در کشورهای مختلف اشاره کرد: تظاهرات ۷۵ هزار نفری کارگران در شهر مکزیکو، تظاهرات هزاران کارگر در خیابانهای جاکارتا (اندونزی)، تظاهرات ده ها هزار نفری در فیلیپین (بزرگترین واردکننده برنج دنیا) علیه دو برابر شدن قیمت برنج، تظاهرات ده ها هزار نفره کارگران تایلند در ماه مه در اعتراض به کاهش حقوق و مزایای کارگران و افزایش قیمت مواد غذایی، تظاهرات کارگران افغانستان در ۲۲ آوریل و مسدود کردن جاده اصلی جلال آباد به کابل توسط تظاهرکنندگان در اعتراض به چندین برابر شدن قیمت مواد غذایی، تظاهرات ده ها هزار نفر از کارگران موزامبیک، سنگال و ساحل عاج علیه کاهش حقوق ها و افزایش قیمت مواد غذایی در ماه های اخیر، تظاهرات عظیم کارگران در ماه مه در اعتراض به کمبود و گرانی مواد غذایی و الکتریسیته در آفریقای جنوبی و نیجریه، به خاک و خون کشیده شدن تظاهرات کارگران کامرون و کشته شدن بیش از ۴۰ نفر از آنان، کشته شدن بیش از ۵ کارگر در تظاهرات برکینافاسو.

(۳) "قراردادهای مستقیم" برای اولین بار با ادعای حمایت از کشاورزان در بازار غلات شیکاگو متداول شد. گاهی اوقات در اثر نوسان قیمتها در فاصله بین کاشت و برداشت، کشاورزان متضرر می شدند و برای جلوگیری از این ضرر بود که "کالاهاک مستقیم" و یا "قراردادهای مستقیم" متداول شد. معاملات احتکاری در "کالاهاک مستقیم" در واقع قراردادهای خرید و فروش محصولات کشاورزی میان شرکت های غول آسای تجاری یا همان انحصارات غارتگر امپریالیستی (خریدار محصولات) و تولیدکنندگان بزرگ و کوچک (فروشنده محصولات) چندین ماه پیش از برداشت محصولات است. در این قراردادها قیمت خرید کالا کاملاً مشخص شده و در نتیجه سرمایه داران بزرگ خریدار این محصولات می توانند از ماه ها پیش قیمت فروش کالا به بازار مصرف را تعیین کرده و از یکسو پیشاپیش از میزان سود حاصل از سرمایه گذاری خود اطمینان حاصل کنند. و از سوی دیگر به هرگونه توطئه و بند و بست با رقبا و شرکای خود به منظور ثابت کردن قیمتها در بازار و سودجویی هر چه بیشتر دست بزنند. با اعتراضات گسترده مردمی پیش از سال ۱۹۹۱ مقرراتی توسط اداره کشاورزی آمریکا برای محدود کردن میزان سرمایه گذاری ها در "قراردادهای مستقیم" ایجاد شده بود. اما این محدودیتها در سال ۱۹۹۱ به نفع سرمایه داران بزرگ لغو شدند و در نتیجه تعادل نسبی این بازار به هم خورد و سرمایه های کلان جدیدی به بازار قراردادهای مستقیم صنایع کشاورزی سرازیر شدند. بطوریکه میزان سرمایه گذاری در کالاهاک مستقیم از ۱۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ به ۲۶۰ میلیارد دلار در سال جاری افزایش یافت. این موقعیت به کسب سودهای نجومی شرکت های بزرگ تجاری-کشاورزی و طبیعتاً اعمال فشار هر چه نابودکننده تری بر زندگی میلیونها تن از کارگران و توده های رنجبر منجر شد. بعنوان مثال شرکت "ارچر دانیلز میدلند" که بزرگترین شرکت تجارت غلات آمریکا است در سه ماهه اول سال جاری ۲۲ درصد افزایش سود خالص داشته است.

مصاحبه پیام فدائی با رفیق محمود خلیلی.

از بازماندگان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷

(قسمت نهم)

... در رابطه با شب یلدا زندانیان تدارک مفصلی دیده بودند. آن شب، شب جمعه بود و بر خلاف هر شب پاسداران خیلی زود برای آمار گرفتن آمدند وسفره های چیده شده داخل اتاقها را دیدند ولی واکنشی نشان ندادند. اما ساعت ۱۰ شب در حالی که همه در سلولها مشغول ترانه خوانی و سرود خوانی بودند، به سالن یورش آوردند و آنهایی را که در راهرو قدم می زدند به حسینی فرستادند... در راهرو اصلی مرا لگد زدند و در زیر هشت چشمانم را بستند و مجبورم کردند که رو به دیوار سر پا بیایم. بعد از مدتی تعدادی از بچه های سالن را هم بیرون آوردند و در کنار دیوار قرار دادند. ... اتهاماتی که به ما زده بودند شورش در زندان به مناسبت بهاران کرمانشاه بود جشن شب یلدا را اینها به بهاران کرمانشاه وصل کرده بودند...

فرق داشت. شما چرا عنوان پاسدار-

دانشجو را برای چنین تیبی بکار می برید؟

پاسخ: اجازه دهید با ذکر خاطره ای از مهدی، این موضوع را روشن کنم.

در شب یلدا ۶۵ سال بین ما و زندانیان یک درگیری بوجود آمد که در این رابطه من از طرف پاسداران مورد ضرب و شتم قرار گرفته و در سلول انفرادی محبوس شدم. در جریان این موضوع چندی بعد که از هوا خوری بر می گشتم روی پله ها مهدی را دیدم که از من پرسید اینجا چه می کنی؟ به سردی گفتم تو که باید بهتر بدانی، و اضافه کردم حتماً خودت در جریان همه مسائل هستی، شاید هم یکی از کسانی که آن شب مرا کتک می زد خودت بودی!

مهدی در حالی که خیلی ناراحت بنظر می رسید، شروع به قسم خوردن کرد و گفت که من اصلاً در آن شب زندان نبودم. از چیزی خبر نداشتم فقط بچه های سالن ۲ گفتند که تو تو انفرادی هستی. این را گفت و بدون اینکه درب هواخوری را ببندد، رفت. سه یا چهار روز بعد، من تو سلول نشسته بودم که صدایم کردند. وقتی جلو درب سالن رفتم مهدی را دیدم.

گفت: می خواهم خداحافظی کنم.

-جوابی ندادم. فقط نگاهش کردم.

مهدی به حرفش ادامه داده گفت: "ما ۴۰ نفر دانشجو بودیم. با امید به اینکه می توانیم در زندان خدمتگذار نظام باشیم و می توانیم بخاطر معلوماتمان با زندانیان برخورد ارشادی داشته باشیم، به اینجا آمدم. ولی متأسفانه اینجا پی بردیم که خانه از پای بست ویران است". در ادامه صحت هایش او گفت که "ما همگی استعفا داده ایم. البته استعفا ما را همینجوری قبول نمی کنند. گفتند یا جبهه یا اینجا! ما هم عنوان کرده ایم می خواهیم به جبهه برویم." او نگرانی را در مورد ما زندانیان سیاسی به این صورت ابراز داشت: "من نمی دانم چه بر سر شما در اینجا چه بر سر من در جبهه خواهد آمد. ما در اینجا درس های زیادی گرفتیم. من خودم خیلی چیز ها را که نمی

طرف صورتش سالک داشت)، ادهم، او مرد مسنی بود و ظاهر آرامی داشت ولی وای به روزی که کسی برای تنبیه چشم بسته گیر او می افتاد، یکی دیگر علی شوتی بود. بچه ها این اسم را بخاطر آن روی او گذاشته بودند چون در ابتدای ورود به گوهر دشت تلویزیون مدار بسته نبود و هر روز بچه های سالن او را برای تنظیم آنتن تلویزیون به روی بام می فرستادند. او در اصل آدم دم دمی مذاجی بود و خیلی از مواقع بچه ها به راحتی او را دست می انداختند (هر سه این پاسدارها در قتل عام های تابستان ۶۷ فعال بودند). در نوبت هفتگی، مهدی سر شیفتم بود. بنا شد که او ۹ نفر را به همراه من (۱۰ نفر) به بهداری بفرستد ولی من شخص دیگری را که از خودم بیمار تر بودم با آنها فرستادم. روز بعد حوالی ۸ شب او درب سالن را باز کرد. من چون در سلول دراز کشیده بودم، کارگری جلو درب رفت. ولی مهدی خواهش کرد که من را صدا بزنند. من رفتم جلو درب و او پاکتی به دستم داد و گفت این داروها را از بیرون زندان تهیه کرده ام، خواهش می کنم از آنها خودت هم استفاده کن، ضمناً کسی نفهمد که این دارو ها را من برای تو آورده ام، امکان دارد داخل بند آنتن داشته باشید برای من خیلی بد می شود. مهدی در ادامه در توضیح علت این کار خوب خود گفت من در رابطه با برخوردی که دیشب کردی (یک بیمار دیگر را جای خودت به بهداری فرستادی) خیلی فکر کردم، دیدم این هم تنها کاری است که من از دستم بر می آید.

قسمت فوق را گفتم تا حداقل شناخت از مهدی را شما هم داشته باشید. او مفصلاً توضیح داد که باندی از پاسداران، جیره زندانیان را نصف می کنند و بقیه را با خود می برند خارج از زندان و گفت که از دست آنها (تعدادی از پاسداران دیگر) کاری ساخته نیست و این به شدت آنها را آزار می دهد.

پیام فدائی: جالب است. تا کنون در خاطرات زندانیان سیاسی به چنین موردی برخورد نکرده بودیم. پس مهدی با بقیه پاسداران

پیام فدائی: کلاً فضای زندان (گوهر دشت) از نظر سرکوبگری و مقاومت زندانی در بدو ورود شما چگونه بود؟

پاسخ: شرایط نسبت به زندان قزل حصار بهتر بود. در اینجا در ابتدا ما با دو طیف پاسدار مواجه شدیم. یکی پاسداران قدیمی زندانها که همان لمپن های کمیته ها بودند و دیگری دانشجویان تحکیم وحدتی بودند که پاسدار- دانشجو بودند. برخورد با این دو طیف یک برخورد دوگانه بود. هر چند پاسدار- دانشجویان بیش از ۶ یا ۷ ماه دوام نیاوردند و از زندان رفتند.

پیام فدائی: پاسدار- دانشجو؟! آنها چه کسانی بودند؟

پاسخ: اتفاقاً در همان ابتدا بحث این که آنها چه کسانی هستند و ما چه برخوردی باید با هاشون داشته باشیم در بین خود ما مطرح بود. در اینجا مورد خاصی را که خودم برخورد داشتم، توضیح می دهم.

در بین نگهبانان پاسداری بود بنام «مهدی»، جوانی حدود ۲۲ ساله بود. هر بار که شیفتم او بود ما به راحتی می توانستیم نفت دریافت کنیم و یا جیره غذایی که به ما داده می شد کامل تر بود. از اینجا می شد حدس زد که پاسداران دیگر از جیره غذایی می دزدند. در ابتدا من با او تند برخورد می کردم ولی او سعی داشت رابطه عاطفی با زندانیان بویژه با من برقرار کند. ابتدا فکر می کردم که او تلاش دارد از این روابط سوءاستفاده نماید و در بند جو بی اعتمادی بوجود آورد. از این رو در تمام موارد بر خورد با او، یکی از بچه های کارگری را هم بهمراه خودم جلو درب می بردم. در شرایطی چند روزی آنفلانزا در بند همه گیر شد. اغلب زندانیان به آن مبتلا شده بودند. خود من هم به شدت سرما خورده بودم. به هر کدام از پاسدارها می گفتم که خارج از نوبت هفتگی یکی دونفر از ما را به بهداری ببرند قبول نمی کردند. این پاسدارها عبارت بودند از: عباس کولیوند که بچه ها به او خر گاز گرفته می گفتند (چون یک

مسئول بند می گردند. با زدن مشت به درب، آنها را متوجه حضورم داخل سلول درب بسته کردم. وقتی آنها آمدند و از سلول بیرون آمده و وارد راهرو شدم، درب را پشت سر من بستند. من دیدم که گارد ویژه زندان به سر کردگی داود لشکری سالن را قرق کرده است. آنها در حالی که مرا بطرف زیر هشت و راهر اصلی زندان هل می دادند، داود لشکری می گفت وقتی مسئول بند این باشه بهتر از این نمیشه .

در راهرو اصلی مرا لگد زدند و در زیر هشت چشمانم را بستند و مجبورم کردند که رو به دیوار سر پا بایستم. بعد از مدتی تعدادی از بچه های سالن را هم بیرون آوردند و در کنار دیوار قرار دادند. بعد از مدتی وقتی اسامی آنها را می نوشتند، متوجه شدم همه از سلول ۱۱ و از بچه های مجاهد هستند که عبارت بودند از: ساسان محمودی، مجید ملکی انارکی، مسعود دلیری، عباس یگانه جا، محمد رضا شهیر افتخار، حمید لاجوردی، احمد علی وهاب زاده، جواد ناظری، ابراهیم حبیبی، محمد-ا، ناصر-ق، و محمد رضا -د (۹ نفر این عزیزان چندی بعد در قتل عام سراسری سال ۶۷ به دارکشیده شدند). بعد از حدود یک ساعت داود لشکری به اتفاق عباس کولیوند آمدند و شروع به بازجویی کردند. وقتی من توضیح دادم که داخل سلول خودم (سلول ۱۶) بودم و هیچ کدام از ما کار خلافی انجام نداده ایم. پس از مدتی جروبحث لشکری گفت: تو می توانی به سالن برگردی . گفتم بقیه چی ؟ چون اینها هم داخل سلول خودشان بوده اند و همه از یک سلول هستند .

لشکری گفت : به تو چه ربطی دارد ؟ گفتم شما مرا بعنوان مسئول بند بیرون کشیدید پس من به عنوان مسئول بند می توانم در باره وضعیتی که برای تعدادی از افراد بند بوجود آمده، سؤال کنم . لشکری به عباس کولیوند گفت : همه را بجز مسئول بند بفرست داخل بند .

وقتی بچه ها را فرستادند داخل بند، لشکری در حالی که هر چه ناسزا بلد بود نثار من می کرد بهمراه چند نفر دیگر روی سر من ریختند و شروع به کتک زدن و ضرب و شتم من نمودند. پس از خوردن کتک مفصل، تا حوالی صبح مجبور شدم توی راهرو اصلی سرپا بایستم. حدود ساعت ۶ مرا هم به بند برگرداندند. با این حال روز شنبه ۲دی ماه ۶۵ ساعت ۸/۵صبح، من و ۱۲ نفر بچه های مجاهد را با چشم بند از بند خارج کردند. ابتدا همه ما را به یک فرعی و سپس به انفرادی فرستادند.

بقیه در صفحه ۵

سلولها می شد و بعلمت جواب ندادند به سلامش، زندانیان را مورد ضرب و شتم قرار می داد. از این رو با تحریم یک وعده ملاقات این ضرب و شتم ها قطع شد.

۶- از ۵ مرداد ۶۷ (شروع کشتار زندانیان سیاسی و قطع کامل حداقل های موجود مثل ملاقات ، بهداری ، روزنامه ، تلویزیون ، هواخوری و...) تا ۵ شهریور ۶۷ سه بار تحریم غذا در سالن ۶ گوهردشت صورت گرفت.

پیام فدائی: انتقال این تجربیات به دیگران واقعاً کار لازمی است. مبلغین رسمی و غیررسمی رژیم همواره کوشیده اند این طور جلوه دهند که گویا در دهه ۶۰ در مقابل سرکوب و با به زعم آنها قدر قدرتی جمهوری اسلامی، زندانیان سیاسی یارای مبارزه و مقاومت نداشته و هیچکس نتوانست در مقابل آنها مقاومت نماید. متأسفانه در بعضی از خاطراتی نیر که در رابطه با زندان های دهه ۶۰ نوشته شده، عمدتاً بر سرکوب ها تأکید شده و در این کتاب ها، گویی که نویسنده بیشتر عدم مقاومت ها و روحیه باختن ها را در زندان دیده، از مقاومت و وجود روحیه مبارزاتی در زندانیان سیاسی در سال های مختلف کمتر سخن رفته است. ولی همین مواردی که شما قبلاً ذکر کردید و با اکنون در مورد زندان گوهر دشت می گوید، نشان می دهد که علاوه بر این نمونه های برجسته ، ده ها مورد کوچک دیگر نیز از مبارزات زندانیان سیاسی در زندان جریان داشته است که همگی در مجموع بیانگر مبارزه و مقاومت زندانیان سیاسی در برابر رژیم در آن دهه خونبار می باشد. اجازه دهید در مورد هر یک از این مبارزات که نام بردید، تا آنجا که امکان دارد بپرسیم. پس لطفاً بگوید، اعتراضاتی که در شب پلدا در سال ۶۵ بوجود آمد، چگونه بود و چرا و چگونه شکل گرفت؟

پاسخ: در رابطه با شب پلدا زندانیان تدارک مفصلی دیده بودند. آن شب ، شب جمعه بود و بر خلاف هر شب پاسداران خیلی زود برای آمار گرفتن آمدند و سفره های چیده شده داخل اتاقها را دیدند ولی واکنشی نشان ندادند . اما ساعت ۱۰ شب در حالی که همه در سلولها مشغول ترانه خوانی و سرود خوانی بودند، به سالن یورش آوردند و آنهایی را که در راهرو قدم می زدند به حسینییه فرستادند. پاسداران درب هر سلولی که جمعیت داخل آن بود(به هر تعداد) را قفل نمودند. من داخل سلول ۱۶ با نزدیک ۴۵ تا ۵۰ نفر نشسته بودم که درب سلول را بستند. بعد متوجه شدم که دنبال

دانستم حالا می دانم." مهدی حرفهایش را با تشکر از ما پایان داد: "من، نه به عنوان یک پاسدار بلکه به عنوان یک انسان، برای تو آرزوی موفقیت دارم. من چیز های خوبی یاد گرفتم". در مقابل این صحبت ها در حالی که نمی دانستم چه جوابی به او بدهم کمی نگاهش کردم و بعد لیخندی زده و به او گفتم که امید وارم در شرایط دیگری دوباره ببینمت و دستت را به گرمی فشردم. او در حالی که اشک در چشمانش جمع شده بود، درب را بست و رفت. من نمی دانم بعداً چه بر سرمهدی و ۲۹ نفر دیگرشان آمد. ولی این تجربه مهدی بیانگر آن است که هیچ کس حتی با اندک جوهره انسانی هم نمی تواند در خدمت این نظام باشد.

پیام فدائی: جمهوری اسلامی برای این که بتواند نظم ظالمانه سرمایه داری وابسته را در ایران حفظ کند، مرتکب چنان جنایات و اعمال دیکتاتوری شده و می شود که هر کسی که خواستار کمک به همنوع خود باشد، با اندک آگاهی و با اندک جوهره انسانی در می یابد که در این سیستم خانه از پای بست ویران است. در اینجا بهتر است در مورد اشکال و نمونه های مقاومت زندانیان در مقابل زندانیان در زندان گوهر دشت صحبت کنید.

پاسخ: در رابطه با اعتراضات زندانیان در سالهای ۶۵ تا ۶۷ در گوهر دشت موارد فراوانی وجود دارد. آنها را می شود ذکر کرد که البته شاید از چهار جوب بحث خارج شود ولی من تیتیر های آنها را در زیر می آورم:

- ۱- سالن ۲ گوهردشت : اول دی ماه سال ۶۵ تحریم سه روزه غذا در اعتراض به انتقال مسئول بند و ۱۳ نفر از بچه ها(بخاطر برگزاری شب پلدا) به انفرادی.
- ۲- اوایل سال ۶۶ ، خودسوزی یکی از بچه های مجاهد در سالن ۲ با نفت چراغ خورک پزی و اعتراضات و تحریم غذا و ملاقات.
- ۳- یورش شبانه (سر آمار) به سالن یک و بردن چراغ های خوراک پزی و اعتراض کل سالن ، یورش گارد ضربت و انتقال ۲۳ نفر به انفرادی ، تحریم غذای ۲ روزه و یک وعده ملاقات اوایل سال ۶۶.
- ۴- خرداد ماه سال ۶۶ سالن ۱ تحریم ۲ وعده غذا در رابطه با ضرب و شتم بچه های بند بخاطر ورزش جمعی.
- ۵- اوائل سال ۶۷ سالن ۶ پس از ضرب و شتم یکی از زندانیان (این سالن مختص زندانیان سیاسی چپ با احکام بالای ده سال بهمراه ۲۲ نفر از بهائیه ها بود) تصمیم به تحریم یک وعده غذا گرفته شد که در پی آن مدیر داخلی زندان هر شب برای گرفتن آمار وارد

خاطرات رومانتیک خانم "چری بلر" و

پریش یکی از فعالین چپ!

روز (۲۸ ماه مه) پس از اتمام کار در خیابانی در مرکز شهر تورنتو، در حالی که ابزار کارم را در دست گرفته و پیاده به خانه برمیگشتم، به جلوی کتابفروشی "ابندکو" رسیدم. از شواهد موجود و پرسش هایی که کردم متوجه شدم که مراسمی در این کتابخانه برای معرفی کتاب خاطرات "چری بلر" همسر نخست وزیر سابق انگلستان ترتیب داده شده و خود او نیز در آنجا حضور دارد و کتابش را برای علاقه مندان امضاء می کند. من هم با همان لباس کار و قیافه خسته وارد کتابخانه شدم و با اینکه در میان آن زن و مردهای فوکول کراواتی و شیک و بیک، وصله ناچوری به نظر می رسیدم، لباسهای پر از کرد و عبارم را نکندم و روی صندلی ای در عقب سالن نشستم. "چری بلر" به شیوه مرسوم "نجباء" و "عالیجنابان" بورژوا، با آب و تاب شروع کرد به صحبت کردن در مورد دوران شاد و خوش بچگی اش و سپس دوران دانشگاه و بعد هم ماجرای عاشق شدنش. او با آب و تاب برای شنوندگان شرح داد که چگونه با آقای "تونی بلر" آشنا شده و شوهر ایشان چقدر "رومانتیک و خوب و دوست داشتنی" هستند. "چری بلر" خیلی خوشحال بود که خاطرات رنگارنگ او اینقدر شنونده دارد. او با شادی و سرور فراوان حرف می زد و لیکن از لبانش دور نمیشد. خلاصه ایشان خیلی سرحال بود. پس از اتمام صحبتهای شاد خانم "چری بلر"، خانم مسئول برنامه اعلام کرد که بخش پرسش و پاسخ رسیده است. من هم دستم را بلند کردم. مسئول برنامه گفت که چون وقت کم است فقط دو نفر می توانند صحبت کنند. اولین نوبت به دختر جوانی رسید که درباره مسائل خصوصی آقا و خانم بلر سوالی پرسید. نفر دوم من بودم و حرفهایم را اینطور شروع کردم که: "خانم بلر، در زمانی که همسر شما نخست وزیر انگلستان بود، امریکا به عراق حمله کرد و همسر شما به پیروی از سیاستهای حزب جمهوری خواه امریکا، در اشغال عراق شرکت کرد. هزاران نفر زن و مرد و کودک بی گناه عراقی در این جنگ کشته شدند. در زمانی که همسر شما در قدرت بود، امریکا به افغانستان حمله کرد و در آنجا نیز هنوز کشتار مردم بیگناه ادامه دارد..."

در اینجا مسئول برنامه که خیلی هم عصبانی شده بود، حرفم را قطع کرد و گفت: "تو که سوال نداری. داری سخنرانی میکنی!" این برخورد که دمکراسی خانم بلر و برنامه گزاران او را نمایش می داد، مرا یاد برخی از برنامه های ایرانی انداخت که وقتی نظری مخالف میلشان میدهی، فوراً حرفت را قطع می کنند. به هر حال نگاهی به "چری بلر" کردم که دیگر لیکندی به لب نداشت و احمایش توی هم رفته بود. فکر میکنم توی دلش داشت به من فحش میداد. ولی من با خونسردی تمام گفتم که برای اینکه سوالم را مطرح کنم مجبورم که اول این توضیحات در درک سوال من ضروری هستند. بچ و بچ در میان جمعیت درگرفت و من حرفهایم را خطاب به "چری بلر" ادامه دادم: "خانم بلر، سوال من این است که در زمانی که همسر رمانتیک و عزیز شما سربازان انگلستان و مردم بی گناه عراق و افغانستان را به کشتن می داد، شما چه احساسی داشتید؟" خانم مسنی در میان جمعیت، پکی زد زیر خنده و سپس "چری بلر" که به شدت برافروخته هم شده بود مذبحانه شروع به دادن باصطلاح جوابهایی به سوال من کرد! طبیعتاً حرفهای او همان دروغپردازیها و عوامفریبی هایی بود که بوقهای تبلیغاتی هر روزه می کوشند در دفاع از جنگ و کشتار نوده ها به خورد مردم بدهند. "چری بلر" در توجیه جنگ، صدور دمکراسی، به مدرسه فرستادن دختران افغانی، و امثال این حرفهای دروغ و فریبکارانه همیشگی ای را که امپریالیستها در بوق و کرناهای خود می سرایند، برای جمعیت بیان کرد. وقتی که برنامه تمام شد و می خواستم که به خانه بروم، ده- یازده نفر از تماشاچیان برنامه که جلوی در خروجی ایستاده بودند با خوشرویی به طرف من آمدند. آنها با من دست می دادند و تشکر می کردند که آن حرفها را زده ام. و میگفتند که با تمام حرفهای من موافق بودند. میگفتند که آنها هم مخالف جنگ هستند و خوشحالند که من حرف دلشان را زده ام. یکی از آنها پرسید که آیا عراقی هستیم. من گفتم نه، ایرانی هستیم. و همین را بهانه ای کردم که کمی هم در مورد جنگ امپریالیستی ایران و عراق با آنها صحبت کنم. خلاصه، موقعیتی که بطور تصادفی برای این افشاگری بر علیه کارگزاران امپریالیسم برای من ایجاد شد حسرتگی شدید کار آن روز را از تن من درآورد. از سوی دیگر با دیدن واکنش تماشاچیان خوشحال شدم که برغم تلاشهای فریبکارانه امپریالیستها خیلی از مردم نسبت به واقعیات سیاسی در کشورهای امپریالیستی آگاهی دارند.

کمکهای مالی

فرانسه

رفیق شهید نادر شایگان ۴۰ یورو
رفیق شهید ارزنگ شایگان ۳۰ یورو
رفیق شهید ناصر شایگان ۳۰ یورو

سوئد

میز کتاب یوتوبوری ۷۰۰ کرون

انگلستان

پیشمرگان شهید فدائی ۵۰ پوند
در جدال با خاموشی ۱۰ پوند
برای کتاب در جدال با خاموشی ۲۰ پوند
کتاب راز مرگ صمد ۲۰ پوند

آلمان

کتاب در جدال با خاموشی ۱۲۰ یورو

امریکا

سمید(کالیفرنیا) ۱۰۰ دلار

(ARIZONA) GLENAL ۷۵ دلار

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051

London WC1N 3XX

England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!